

رساله ی استدلالی

# حیات النفس

اصول عقاید شیعه ی اثنی عشری

توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد

تألیف

علامه ی اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی



## فهرست موضوعات

صفحه

عنوان

مقدمه

### باب اول در توحید

فصل اول در این که حق تعالی قدیم است

فصل دوم در این که حق تعالی دائمی و ابدی است

فصل سوم در این که حق تعالی حیّ است

فصل چهارم در این که حق تعالی عالم است

فصل پنجم در این که حق تعالی قادر مختار است

فصل ششم در این که حق تعالی عالم و قادر است

فصل هفتم در این که حق تعالی سمیع و بصیر است

فصل هشتم در این که حق تعالی واحد است

فصل نهم در این که حق تعالی مدرک است

فصل دهم در این که حق تعالی مرید است

فصل یازدهم در این که حق تعالی متکلم است

فصل دوازدهم در این که حق تعالی مثل و مانندی ندارد

فصل سیزدهم در این که چیزی حق تعالی را احاطه نکرده است

فصل چهاردهم در این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند

فصل پانزدهم در این که حق تعالی به چشم دیده نمی شود

فصل شانزدهم در این که درک حق تعالی ممتنع است

### باب دوم در عدل

حکم افعال اختیاری مکلفین در اصل ایجاد

### باب سوم در نبوت

فصل اول در اثبات نبوت انبیاء (ع)

فصل دوم پیامبر این امت حضرت محمد بن عبد الله (ص) است

فصل سوم در معجزات رسول اکرم (ص)

فصل چهارم قرآن معجزه شگفت آور

فصل پنجم در این که حضرت رسول اکرم (ص) خاتم پیامبران است

### باب چهارم در امامت

فصل اول امامت به نص خاص از جانب خداست

فصل دوم در اثبات امامت سایر ائمه ی معصومین علیهم السلام

فصل سوم در این که حضرت ولی عصر حجه بن الحسن عسکری (ع)

تا امروز موجود و زنده است

فصل چهارم در اعتقاد به وصایت اوصیاء علیهم السلام

### باب پنجم در معاد

فصل اول در محشور شدن همه ی مخلوقات در روز قیامت

فصل دوم در قصاص جمادات و نباتات در دنیا

فصل سوم گویا شدن اعضای انسان در روز قیامت

فصل چهارم در تطایر کتب

فصل پنجم در میزان

فصل ششم در صراط

فصل هفتم در حوض کوثر و شفاعت

فصل هشتم در وجود بهشت

فصل نهم در وجود جهنم

فصل دهم خلود در بهشت و جهنم

فصل یازدهم

### خاتمه

در رجعت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین

فصل اول

فصل دوم در رجعت حسینی (ع)

فصل سوم (خرابی جهان)

ملحقات خاتمه

رساله ی استدلالی

# حیات النفس

اصول عقاید شیعه ی اثنی عشری

توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد

تألیف

علامه ی اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين.

بنده ی مسکین، احمد ابن زین الدین احسائی، چنین گوید:

بعضی از برادران ایمانی، که برآوردن خواسته های او را لازم می بینم از من درخواست کردند که رساله ای برای ایشان بنویسم در بعضی از آنچه بر مکلفین واجب است از معرفت اصول دین، که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و آنچه از احکام قیامت صغری و رجعت، و بیان شفاعت و امثال آن ها که ملحق به این ها است.<sup>۱</sup> با ذکر دلیل معتبر هر چند مختصر باشد نه از جهت تقلید صرف و بیان اعتقاد محض، بلکه با ذکر دلیلی از دلایل، که عقول عوام الناس بتواند آن را درک کند خواهش او را با وجود کارهای زیاد و وفور اعراض و زیادتی و دوام امراض، اجابت نمودم چون عملی که انجامش ممکن است بواسطه عملی که انجامش ممکن نیست ترک نمی شود.

---

<sup>۱</sup> بعضی از نویسندگان بدون این که بررسی کنند اظهار داشته اند که شیخ و سید به اصل عدل، اعتقاد ندارند، از همین پیش مقدمه معلوم می شود که این گونه افراد، اغراض خاصی را دنبال می کنند، و باید خود را آماده کنند که در پیشگاه خدای تعالی مورد بازخواست افتراهای خود باشند.

این رساله را

«حیات النفس»

در حضرت قدس نام گذاشتم

و آن را بر:

یک «مقدمه»

پنج «باب»

«خاتمه»

مرتب ساختم و هر باب

بر چند فصل مشتمل است

این کتاب

با اشراف

حاج میرزا عبد الله

فرزند آیت الله المعظم خادم الشریعه الغراء

حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی (ره)

چاپ و نشر گردید



## مقدمه

می دانیم که حق تعالی آفریدگان را بیهوده و عبث نیافریده است :  
زیرا که ، حکیم است و حکیم کار بی فائده انجام نمی دهد .  
و چون غنی مطلق است ، احتیاج را به ساحت جلالش به هیچ وجه راه  
نیست زیرا محتاج ، مخلوق است نه قدیم، پس واجب شد که فایده ی  
خلق عالم ، به سوی خلق راجع شود تا ایشان را به سعادت ابدیه برساند و  
آن بستگی دارد بر این که ایشان را تکلیف کند به آن چه که سبب  
استحقاق ایشان برای رسیدن به سعادت ابدیه می شود و اگر ایشان را  
تکلیف نکند مستحق امری نمی شوند و هر گاه به ایشان ثواب ها و عطایا را  
، بدون عمل و بدون طلب عطا می کرد عبث و بیهوده می شد .  
و ثابت شده که حق تعالی حکیم است ، عبث او را نشاید، و خود در کلام  
شریف از این معنی خبر داده و خود را از این صفت منزّه فرموده است :  
**افحیستم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون**<sup>۱</sup>

و چون حق تعالی خواست خلق را خلق کند از فضل و کرم خود ،  
نعمت وجود و حیات و رزق و خلق و موت را به ایشان انعام کرد. چون  
ممکن در هیچ حالی از نعمت خدا مستغنی نیست بلکه هیچ چیز جز به  
نعمت و فضل حق تعالی وجود ندارد ، پس چون به ایشان انعام کرده شکر  
نعمت حق تعالی، با آن قوت و قدرتی که به ایشان عطا فرموده بر ایشان

---

<sup>۱</sup> مومنون / ۱۱۵ ترجمه : آیا گمان بردید که ما شما را بیهوده آفریدیم ؟ و گمان بردید که به  
سوی ما باز گشت نخواهید کرد؟

واجب شد. و شکر نعمت جز بعد از شناختن منعم ممکن نمی باشد تا در حقیقت نگویند آنچه را که لایق و سزاوار جلال عظمتش نمی باشد. بنا بر این شکر نعمت، بر معرفت حق تعالی متوقف است، و معرفت حق تعالی بر نظر کردن و تفکر نمودن در آثار و صنع او موقوف است، و نظر و تفکر موقوف بر صمت، یعنی اعراض به دل از تمامی خلق است، پس اول واجبات بر مکلفین سکوت و صمت<sup>۳</sup> است، چنانچه از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است:

پس چون به قلب از خلق اعراض کرد به نظر کردن و تفکر نمودن، قادر می شود که آن واجب دوم است، و به نظر و فکر، بر معرفت حق تعالی، قدرت حاصل می کند که واجب است، بر این اساس هر یک از مکلفین که واجب اول را ترک نماید، واجب دوم را ترک نموده است، و هر که واجب دوم را ترک کند معرفت الله و توحید و عدل و نبوت انبیا و امامت خلفای انبیا و معرفت به معاد و رجوع ارواح به سوی اجساد را ترک خواهد نمود، و هر که این معرفت مذکور را ترک نماید مؤمن، و بلکه مسلمان نخواهد بود، و در زمره ی کافران محشور و مستحق عذاب الیم و دایم و

---

صمت در لغت به معنای طولانی کردن سکوت است، و به کسی که زیاد سکوت کند صمیت می گویند، اما در این جا به معنای توجه کردن به خدا یعنی مؤثر حقیقی در هستی است که از راه تفکر در آفاق و انفس حاصل می شود. حضرت امام موسی بن جعفر فرموده اند: **دلیل العقل التفکر**، و **دلیل التفکر الصمت**؛ راهنمای خرد فکر کردن، و راهنمای تفکر سکوت است. امام صادق فرموده اند: **ما عبد الله بشيء افضل من الصمت و المشی الی بیته**؛ عبادت نشده خدای تعالی با چیزی که بر تر از صمت و رفتن به زیارت خانه ی او باشد. و حضرت رضا فرموده اند: **من علامات الفقه الحلم و العلم و الصمت، ان الصمت باب من ابواب الحکمه، ان الصمت یکسب المحبه و هو دلیل علی الخیر**؛ از نشانه های فهم و درک بردباری، دانایی و سکوت طولانی است، صمت دری از درهای حکمت است، صمت محبت می آورد، و دلیل هر خیری است. (هر سه روایت از سفینه البحار ج ۲ / ۵۰ و ۵۱ نقل شد).

همیشگی خواهد بود. و مراد از معرفت الله که اسلام بدون آن ثابت نمی‌شود ( به شرح زیر است):

- اعتقاد به وجود صانعی که مخلوق نمی باشد و الا به صانع دیگری محتاج خواهد بود .

- و معرفت صفات کمالیه ای که برای ذات حق تعالی ثابت است .  
- و اعتقاد به این که این صفات ، عین ذات اند بی آن که متعدد باشند و الا تعدد قدماء لازم آید.

- و معرفت صفاتی که برای افعالش ثابت است .  
- و معرفت صفاتی که تو صیف خدای حق تعالی به آن صفات سزاوار نباشد، برای این که آن ها صفات مخلوقات او هستند، و اگر این صفات به خدا نسبت داده شوند در این صورت فرقی میان خالق و مخلوق متصور نمی‌شود.

- و معرفت صفاتی که آن ها لایق افعال حق نباشد زیرا که آن ها صفات افعال مخلوقات می باشند.

- و معرفت عدالت حق سبحانه، زیرا که غنی مطلق است و به چیزی محتاج نیست، و عالم مطلق است و چیزی بر او پوشیده نیست، تا خلاف عدل اتفاق افتد.

- و معرفت نبوت پیغمبر ما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و نبوت جمیع پیغمبران ، زیرا ایشان در تبلیغ احکام الهیه بین حق تعالی و بین مکلفین واسطه اند.

- و معرفت خلفای پیغمبران ، زیرا که ایشان حافظان شریعت پیغمبران و حجت های خداوند عالمیان در میان خلق بعد از پیغمبران علیهم السلام می باشند.

- و معرفت زنده شدن مکلفین<sup>۴</sup> و محشور شدن ایشان، به سوی مالک یوم الدین.

و باید همه ی این معرفت ها به روشی باشد که حق تعالی با زبان حجج و خلفای خود تعلیم فرموده، و در این اوراق ذکر می کنیم، چه حق و واقعیت این امور را جز او نمی شناسد، و معرفت این امور باید همگی از روی دلیل قطعی باشد، هر چند به صورت اجمال و مختصر، و نه بر پایه ی تقلید محض. چنان که ان شاءالله تعالی ذکر می شود.

---

۱ زنده شدن مکلفین به معنی آن نیست که در روز قیامت تنها روح بر می گردد، زیرا روح زنده است و به زنده شدن نیازی ندارد، و مؤلف در ص ۷ و در صفحات بعدی نیز به این موضوع تصریح کرده است و آن که می گوید: مرحوم شیخ به معاد روحانی قائل است یا بگوید به معاد جسمانی قائل نیست در پیشگاه خدای تعالی جوابی ندارد.

باب اول

توحيد

# باب اول

## در توحید

بر هر مکلف واجب است معتقد شود که حق تعالی موجود است ، به علت این که عالم را ایجاد نموده است ، و هر گاه معدوم باشد چگونه بر ایجاد غیر خود قدرت خواهد داشت؟

و باید بداند که حق تعالی ابد الابدین به علت استمرار تجدد آثارش باقی است ، و بدون شک ، اثر ، خود به خود حادث نمی شود ، بلکه به مؤثری محتاج است که او را موجود نماید پس اثر ، بر مؤثر دلالت می کند و آن حق تعالی است.

و جایز نیست حق تعالی متغیر باشد ، بلکه باید پیوسته موجود و باقی و مؤثر در غیر خود باشد ، و گرنه مثل سایر مخلوقات خواهد بود که متغیرند و فانی می شوند ، و در این صورت وجودش به ایجاد غیر خواهد بود نه بذاته پس حادث خواهد بود ، و ما چون به آثار نظر نمودیم به علم قطعی دانستیم که این آثار به مؤثر محتاج می باشند ، و آن مؤثر خالق عالمیان است.

مثال : اشعه ی چراغ مادامی که وجود دارد بر وجود موجد خود دلالت می کند که چراغ است ، و هر گاه چراغ موجود نبود هیچ یک از اشعه موجود نمی شدند ، و دلیل اینکه چراغ احداث اشعه می کند و اشعه در جمیع احوال به چراغ محتاج می باشد و لحظه ای از او مستغنی نیست این

است که، اشعه بدون چراغ به وجود نمی آید ، و با بودن چراغ نابود نمی گردد ، پس چراغ مؤثر و مقوم اشعه می باشد.

جمیع خلق هم، چنین اند یعنی همه بالنسبه به فعل الله تعالی ، آثار حق تعالی می باشند. و **الله المثل الا علی**.

## فصل اول

### در این که حق تعالی قدیم است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی بذاته قدیم است ، عدم بر او به هیچ وجه و در هیچ حالی از احوال روا نیست ، و وجود غیر او ، بر او سبقت نگرفته است زیرا:

- اگر قدیم نباشد حادث خواهد بود ، به دلیل این که واسطه ای میان حادث و قدیم وجود ندارد ، و به درستی و تحقیق ثابت شده که حق تعالی حادث نیست زیرا حادث وجود مُحدث را لازم دارد .

- و ایضاً هر گاه هستی و قدم او دائمی نباشد ، عدم و نیستی ، در بعضی از احوال بر او جاری می شود ، در این صورت احوالش مختلف می گردد ، و هر که احوالش مختلف باشد ، حادث است ، و به کسی محتاج است تا او را ایجاد کند.

- و ایضاً هر گاه قدیم نباشد ، غیر او ، در وجود ، بر او پیشی می گیرد ، و او موجد و مُحدث او خواهد بود سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً<sup>۱</sup>.

- و ایضاً هر گاه قدیم نباشد ، وجودش از غیر او مستعار خواهد بود ، و به آن محتاج خواهد شد ، و احتیاج مستلزم حدوث است ، و آن مستلزم مُحدث است ، و اگر او نیز قدیم نباشد ، عین همین کلام در او نیز وارد است.

## فصل دوم

### در این که حق تعالی دائمی و ابدی است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی دائمی و ابدی است ، به علت اینکه واجب الوجود لذاته است ، به این معنی که وجودش بدون مغایرت و اختلاف عین ذات او است و وجوب وجود با لذات ، دوام ابدی را لازم دارد ، پس هر گاه عدم شود وجود عین ذاتش نخواهد بود ، و خلاف آن ثابت است . و می دانیم که قدم و ازل و دوام و ابد و اول بودن بلا اول ذاتی و آخر بودن بلا آخر ذاتی یک چیز اند و به هیچ وجه ، نه در ذات ، و نه در واقع ، و نه در مفهوم ، میان این معانی مغایرتی نمی باشد و الا لازم می آید که حق تعالی در رتبه ی ذات متعدد و مختلف باشد و در این صورت حادث خواهد بود.

و اما اختلاف این معانی ، به حسب مفهوم لفظی و ظاهری ، روشن است زیرا که هر مفهوم ، به جهت تفهیم و تعریف از برای عوام مکلفین استعمال شده است ، و لی از این الفاظ مختلف با معانی متعدد ، مقصودی جز مفهوم واحد و معنایی واحد ، منظور نیست و الا لازم می آید که حق تعالی به اختلاف و کثرت معروف باشد ، و هر که به کثرت و اختلاف معروف است حادث است ، و آنچه در گذشته گفتیم :



وجوب وجود، مستلزم دوام ابد است ، عبارتی لفظی و به جهت تفهیم است ، و الا در مقام ازل لازم و ملزوم و تلازم نیست . و مقصود از وجوب وجود همان عین دوام و ابد است بدون فرض مغایرت ، و الا لازم می آید که به صفات مخالف هم موصوف باشد و هر که چنین باشد حادث است.

## فصل سوّم

### در این که حق تعالی حیّ است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند : حق تعالی حیّ است به علت اینکه حیات را در مخلوقات آفرید و زندگان را ایجاد نمود و در نزد عقل و همه ی خردمندان محال است حیات را خلق کند ، کسی که میت باشد ، و چون خدای تعالی در بین موجودات زنده هایی را آفریده و به عبارت دیگر در بین موجودات ، موجودات زنده را که مشاهده نمودیم دانستیم که صانع این ها حی و زنده است. و از این جا ثابت شد که حیاتش قدیم است زیرا اگر حادث باشد به ناچار قبل از حدوث میت بوده و در این صورت محتاج می باشد به کسی که حیات را به او عطا می کند ، یعنی حیاتش از غیر او استفاده شده ، و این حال مخلوق است نه خالق.

و حیاتش، بدون مغایرت ، عین ذات او است ، و هر گاه حیاتش با ذاتش مغایر باشد، هر چند بالعرض و الاعتبار، تعدد قدما لازم می آید ، و آن باطل است چنان که در دلیل توحید ذکر خواهد شد ان شاء الله . و واسطه ای میان عین ذات و غیر ذات نیست. و با منتفی شدن تعدد و مغایرت ، وحدت ثابت می باشد .

## فصل چهارم

### در این که حق تعالی عالم است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق عز وجل عالم است ، به این دلیل که در بعضی از مخلوقات خود علم را خلق کرده است ، و عالم متصف به علم است ، و هر کس عالم نباشد محال است کسی را ایجاد کند که عالم و دارای علم است .

و ایضاً افعال محکمه ی متقنه ایجاد کرده ، که بر مقتضای حکمت و نهایت استقامت جاری است ، و اگر عالم نباشد محال است که بتواند چنین صنعتی را ایجاد کند .

و بدان که علم حق تعالی بر دو قسم است:

علم قدیم ، و آن ذات واجب است جل جلاله.

علم حادث ، و آن الواح مخلوقات است مثل لوح و قلم و ذوات موجودات و نفوس خلایق .

اما علم قدیم پس آن ذات حق تعالی می باشد ، بدون مغایرت چه اگر این علم حادث باشد لازم می آید که حق تعالی قبل از حدوثش از علم خالی باشد ، و این از اعظم نقایص است، پس واجب است که قدیم باشد.

و چون قدیم شد خارج از دو حال نیست: یا عین ذات حق تعالی است بدون کوچکترین مغایرت، یا نه، بلکه غیر او است. پس هر گاه همان عین ذات باشد عین مطلوب ما است، و هر گاه غیر ذات باشد تعدد قدماء لازم می‌آید، و آن باطل است.

اما علم حادث، که به حدوث معلوم حادث است، پس هر گاه قبل از معلوم باشد علم نباشد، چه شرط اول تحقق علم حادث و تعلقش، آن است که با معلوم مطابق باشد.

پس هر گاه معلوم موجود نباشد، مطابقه محال خواهد بود با آن که شرط او است. و هم چنین شرط دوم، اقتران علم به معلوم است و قبل از وجود معلوم، اقتران محال است

شرط سوم، آن که بر معلوم واقع باشد و قبل از معلوم وقوع محقق نباشد.

و این علم حادث، فعل حق تعالی و ناشی از فعل اوست، و در واقع یکی از جمله‌ی مخلوقات اوست، و ما به حسب اصطلاح، به جهت پیروی از کلام خدای تعالی و تبعیت از ائمه سلام الله علیهم، آن را علم نامیدیم. چنانکه فرموده است: **علمها فی کتاب لایضل ربی و لاینسی**، یعنی علم حق تعالی به قرون اولی در کتابی مستور است که عبارت از لوح محفوظ باشد.

و در مقام دیگر فرموده است: **و لقد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ**، یعنی دانستیم ما آنچه را که زمین از مردگان کم

می‌کند و در نزد ما کتابی محفوظ از تغییر و تبدیل وجود دارد که علم ما در آن‌ها منقش است ( و هر جسد و صاحب آن را ) برمی‌گردانیم چنانچه اول مرتبه او را خلق کرده بودیم. ( مترجم گوید که : «این دو آیه بر مراد ما به صراحت دلیل می‌باشند . و اما در اخبار و کلمات ائمه ی اطهار، استعمال این علم حادث ، بیش از حد شمار است. و از آن جمله فقره ی دعای سحر است : اللهم انی اسئلك من علمک بانفذه و کل علمک نافذ ، اللهم انی اسئلك بعلمک کله.

هر گاه گویی که این عین ذات واجب است تشکیک در رتبه ی ذات حق تعالی لازم می‌آید. و چنان چه دانسته ایم اختلاف علامت حدوث است و واسطه ای ، میان حدوث و قدم نیست ، و مدعی آن زورگو است و چون قدم آن علم باطل شد حدوثش ثابت می‌شود . و امثال این ، در اخبار بسیار است و ذکر آن به جهت دفع استبعاد بعضی از جهال است که به امثال این کلمات به جهت فریب عوام خبث باطنی خود را بروز داده و می‌گویند: که صاحب این قول، جهل برای خدا ثابت می‌کند و السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی <sup>۵</sup>.

---

<sup>۱</sup> در آیه الکرسی می‌خوانیم که و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی مخلوقات به چیزی از علم او احاطه ندارند مگر به آن چه او می‌خواهد . اگر از این علم ذات باری تعالی منظور باشد این اشکال وارد می‌آید که مخلوقات به قسمتی از ذات او احاطه می‌یابند و این عقیده کفر است . بنا بر این باید گفت: منظور از این علم ، ذات باری تعالی نیست .

## فصل پنجم

### در این که حق تعالی قادر مختار است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق عزوجل قادر مختار است. اما قادر است به این جهت که حق تعالی غنی مطلق است و غیر او در هر حالی از احوال به او محتاج است زیرا وجود ما سوی الله به فعل الله تعالی موقوف است و از خود شان وجودی ندارند و الا همیشه از حق تعالی مستغنی می شدند. و احتیاج در بعضی احوال، دلیل بر احتیاج در کل احوال است. و چون بر هر چیزی قادر است به هر چیزی عطا کرد آنچه را که با زبان استعداد طالب آن بود و این، معنی احتیاج کل به سوی او است و اگر قادر مطلق نبود هر آینه ناتوان بود از اعطاء هر چیزی به هر چه که قابلیت آن را لازم داشت، و هر ناتوان و عاجزی به قادری محتاج است، و هر محتاجی حادث است. و حدوث حق تعالی را لازم می آورد سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً<sup>۶</sup>

و اما این که (اعتقاد داریم خدای تعالی) مختار است: به این جهت است که (می بینیم) اختیار و مختار را خلق فرمود، هر گاه مختار نبود خلق مختار و اختیار از او محال بود.

و ایضا حق تعالی بعضی مصنوعات خود را بر بعضی دیگر مؤخر کرد ، با آن که قادر بود بر تقدیم آن که مؤخر نموده و تأخیر آن که مقدم داشته است . زیرا که نسبت فعل حق تعالی بر تمامی موجودات برابر است ، و هر گاه فاعل (موجب)<sup>۷</sup> بود چیزی از آثارش از او تخلف نمی کرد .

## فصل ششم

### در این که حق تعالی عالم و قادر است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی به هر معلومی عالم و بر هر مقدوری قادر است ، یعنی چیزی نیست که علم حق تعالی به آن تعلق نگرفته باشد ، یا در تحت قدرت او نباشد ، به علت این که نسبت جمیع معلومات و مقدورات در احتیاج به حق تعالی مساوی است ، و غنای ذات پاکش از کل موجودات برابر می باشد . پس چیزی به تعلق علم و قدرت از دیگری اولی نخواهد بود ، و هر گاه به بعضی دون بعضی عالم باشد ، و به این طریق قادر باشد ( به بعضی قادر باشد و به بعضی قادر نباشد ) ، پس نسبتش به موجودات مختلف می باشد ، و هر که احوالش مختلف باشد حادث و متغیر است . سبحانه و تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

## فصل هفتم

### در این که حق تعالی سمیع و بصیر است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی بدون آلت ، سمیع است ، بدون جارحه ، بصیر است . اما این که سمیع است به این جهت است که جمیع ما سوی الله به امر او متقوم اند ، و بالذات و یا به تقدیر و قضا از صنع او صادرند و از جمله ی مصنوعات ، مسموعات است . پس همه ی مسموعات در نزد او در ملک حق تعالی و نه در ذاتش حاضرند ، و موجودات را در مقامات خود به قیومیت امر و فعلش اقامه کرده است ، چنان که فرموده است : ( و اسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور الا یعلم من خلق<sup>۱</sup> یعنی خواه اقوالتان را در سینه‌های خود پنهان کنید یا آشکار کنید حق تعالی به آنچه در سینه ها مکنون و مکتوم است عالم است عجب است! آیا آن که خلق کرده است اسرار و آشکار شما را نمی‌داند و بر خلق خود مطلع نیست؟

پس سمع حق تعالی به مسموعات ، عبارت است از حضور مسموعات در نزد حق تعالی ، و علمش به آن واقعی می باشد ، و این علم و اطلاع برایش به واسطه ی آلتی حاصل نیست ، چنان که برای ما حاصل است ، و الا محتاج خواهد بود ، و ثابت شده که حق تعالی غنی مطلق است و حصول اشیاء برای او عبارت از حضور آن ها در نزد او است ، در حالی که به امر الله مقوم می باشند ، و هیچ حالتی از برای موجود ، جز تقوم به امر الله نیست و الا در آن حالت متقوم به نفس خواهد بود ، و آن باطل است چنان چه مذکور شد .

این حضور عبارت از علم حضوری و سمع حضوری است و اما علم و سمع قدیم ذاتی ، عین ذات اوست و در اماکن وجودات اشیاء به آن ها محیط است نه در ذات حق تعالی ، و الا لازم آید که محل حوادث باشد . چون معنی سمیع بر وجودش را دانستی پس عین همین کلام در جمیع احوال در بصیر جاری است، و سمع و بصر هر دو قدیمند و عین ذات حق تعالی می باشند بدون تعدد و تغیر و اعتبار، مگر در تعدد لفظی همچنان که در علم مذکور شد ، زیرا که سمع و بصر و علم یک چیزند و متعلقات ایشان متعدد زیرا که مسموع ، اصوات و مبصر ، الوان و اعراض است و معلوم همان موجود است.



## فصل هشتم

### در این که حق تعالی واحد است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی واحد است و شریکی برایش نیست ، زیرا کامل مطلق و غنی مطلق است ، و کل ماسوی الله به او محتاجند ، بنا بر این متفرد به الوهیت خواهد بود. و هر گاه خدای دیگری با او فرض شود واجب است از حق تعالی بی نیاز باشد و الا خدا نباشد.

و بی شک هر گاه کسی شریکی را فرض کند که به حق تعالی محتاج می باشد کمال مطلق واجب الوجود کامل تر و غنای او جامع تر خواهد بود ، از این که این شریک فرضی از او بی نیاز باشد پس فرض شریکی که به طور کلی از حق تعالی بی نیاز باشد از برای کمال و غنای مطلق، نقص است و نقص مستلزم فقر است، و فقر مستلزم حدوث. پس حق تعالی شریک ندارد ، زیرا وجود شریک مستلزم تعدد است و آن هم مستلزم حصول نقص در کمال است که مستلزم حدوث است .

و ایضاً هر گاه شریکی برای حق تعالی در ازلی بودن باشد واجب می شود در میان آن ها فرجه ی قدیمی ( و قبلی ) وجود داشته باشد ، تا دو تا بودن محقق بشود ، پس سه تا می شوند ، و فرجه های قدیمی در میان آن ها لازم می آید و پنج تا می شوند و همچنین تا بی نهایت .

و ایضاً هر گاه شریکی از برای او در ازلی بودن باشد هر آینه در ازلیت شریک می شوند و هر یکی با آن چه او را از دیگری تمیز بدهد از آن یکی

ممتاز می شود، زیرا در وجوب و قدم هر دو شریک می باشند، و به جهت تحقق دو تا بودن، به تمیز محتاج هستند یعنی در دو تا بودن، هر یک از ایشان از امری مشترک و امری ممیز، مرکب می شوند، و به عبارت دیگر از ما به الا شتراک و ما به الامتیاز مرکب می باشند، و هر مرکب به جهت احتیاج به اجزاء حادث است.

و ایضا هر گاه باحق تعالی شریکی بود هر آینه مخلوق هر یکی از مخلوق دیگری جدا می شد. و در غیر این صورت شریک داشتن ثابت نمی شود، یعنی در صورت دو تا بودن هر آینه ذات هر یک استیلاء و استعلاء بر آن دیگری را اقتضاء می کرد، و الا الله نمی شد چه مقتضیاتش قهاریت است و قطعاً وجود شریک غیر مقهور دلیل عجز است، و حق تعالی از این دلیل در قرآن خبر داده است.

**لو كان معه من اله اذاً لذهب كل اله بما خلق و لعلی بعضهم علی بعض<sup>۹</sup>؛** اگر با او خدایی بود در این صورت هر خدایی به مخلوق خود توجه می کرد و یکی بر دیگری برتری می یافت.

بدان که حق تعالی در چهار مرتبه واحد و یگانه است و در هیچ مرتبه از مراتب برای او شریکی نمی باشد.<sup>۱۰</sup>

توحید خدای تعالی در چهار مورد است به طوری که ملاحظه می کنیم و در اصطلاح به آن ها توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و عبادات و توحید عبادات را توحید استحقاق نیز گفته اند یعنی که جز خدا هیچ کس و هیچ چیز استحقاق ستایش و پرستش را ندارد و جز او را نباید پرستش کرد، نگاه کنید به شرح الزیارة صفحه ی ۶۷ و ۸۸ چاپ سنگی بزرگ. جواب آن که اظهار داشته است: شیخ احسانی ضمیر ایاک نعبد را به علی (ع) بر می گرداند در روز قیامت به خدای تعالی چه خواهد بود؟

مرتبه ی اول: واحد است در ذات ، و شریکی برایش در رتبه ی ذات نیست چنان که حق تعالی فرموده : **لاتتخذوا الهین اثنین و انما هو اله واحد**<sup>۱۱</sup>؛ به دو خدا نگروید ، زیرا خدا فقط یکی است .

مرتبه ی دوم: در صفات نیز برایش شریکی نیست چنان که فرموده و **لیس کمثله شیء**<sup>۱۲</sup>؛ چیزی مانند او نیست .

مرتبه ی سوم: در افعال و ایجاد برایش شریکی نیست چنان که فرمود : **هذا خلق الله فأرونی ما ذا خلق الذین تدعون من دونه**<sup>۱۳</sup>؛ این آفریده های من هستند ، نشان من بدهید خدایان دیگر چه چیزی آفریده اند که آن ها را می پرستید ؟

مرتبه ی چهارم: در عبادت برای او شریکی نیست چنان که فرموده: **فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعباده ربه احدا**<sup>۱۴</sup>؛ هر کس به ملاقات او امیدوار است عمل شایسته ای به جای آورد و در عبادت کردن به او هیچ کسی را شریک نکند .

---

۱ نحل / ۵۱

۲ شوری / ۱۱

۳ لقمان / ۱۱

۴ کهف / ۱۱۰

## فصل نهم

### در این که حق تعالی مدرک است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی مدرک است یعنی به هر چیزی محیط است، و به هر چیزی مسلط است، و آن عبارت از علم و قدرت است زیرا که حق تعالی خود را به آن وصف فرموده چنان که فرموده است:

و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.<sup>۱۵</sup>

یعنی حق تعالی دیده های ظاهر و باطن کل خلق را درک می کند و دیده ها او را درک نمی کنند و او لطیف الصنع و بر احوال کل موجودات مطلع و آگاه است. و لطیف اشاره به قدرت، و خبیر اشاره به علم است، پس درکِ قدیم، همان ذات ازلی است جل جلاله به آن نهج که در علم ذکر شد، و (اما) درکِ مقارن با حوادث، از صفات افعال است.

پس چنان که حق تعالی در ازل عالم است با نبودن معلوم، همچنین، در ازل مُدرک است و لا مدرک یعنی عالم است بدون معلوم و مدرک است (به کسر راء) بدون وجود مُدرک (به فتح را) و این حکم صفات ذات است چه آن صفات بدون مغایرت عین ذات می باشند.

## فصل دهم

### در این که حق تعالی مرید است

بر هر مکلف واجب است ایمان و اعتقاد به این که حق تعالی مرید است ، به علت این که خود را به آن وصف فرموده است ، و چون دیدیم که اراده بدون مراد تحقق پذیر نیست دانستیم که حق تعالی خود را به واسطه ی فعلش به اراده وصف فرمود نه از جهت ذات ، و این دلالت می کند که اراده از صفات افعال می باشد نه از صفات ذات ، زیرا اگر از صفات ذات باشد به جهت عدم تعدد در مقام ذات ، عین ذات خواهد بود و هر گاه چنین باشد نفی اراده محال می باشد ، همچون نفی علم و قدرت ، در این صورت نفی اراده ، هر گاه عین ذات باشد نفی ذات را لازم خواهد آورد ، با این که حق تعالی آن صفت را در جاهایی از خود نفی فرموده چنان که فرموده است : **اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم للتقوى**<sup>۱۶</sup>؛ ایشان کسانی هستند که خدای تعالی نخواسته است دل های آنان را برای تقوی پاک نماید . و هر گاه اراده عین ذات بود از نفی آن ، نفی ذات لازم می آمد که به معنی عدم باشد .

و صفت هر گاه برای خدا هم اثبات شود و هم نفی ، از صفات افعال است ، چه افعال را اضداد می باشد که به نفی و اثبات موصوف می شود . و هر گاه اثبات شود و نفی آن محال باشد پس از صفات ذات است . و نفی و اثبات در رتبه ی ذات جمع نمی شوند .

قسم اول : مثل اراده و کراهت چه می گویند : مرید است، و کاره<sup>۱۷</sup> است پس این دو صفت ، از صفات افعال خواهند بود.

قسم دوم : مثل علم و قدرت چه نتوان گفت عالم است و جاهل است و قادر است و عاجز است پس از صفات ذات خواهند بود.

بنا بر این قول به حدوث اراده ، همان مذهب اهل بیت علیهم السلام می باشد ، اجماع و اتفاق ایشان سلام الله علیهم بر این قول است و همین قول حق است ، و شکی در آن نیست . پس اراده فعل الله تعالی خواهد بود و همچنین کراهت ، چه آن صفت فعل است چنان که حق تعالی فرموده: **و لکن کره الله انبعاثهم**<sup>۱۸</sup>؛ یعنی خدای تعالی از برانگیختن منافقان برای رفتن به میدان جنگ کراهت داشت و آن ها را از رفتن باز داشت .

## فصل یازدهم

### در این که حق تعالی متکلم است

واجب است ایمان و اعتقاد به این که حق تعالی متکلم است به علت این که خود را به کلام وصف فرموده است چنان که فرمود: **كَلِمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِیْمًا**<sup>۱۹</sup> و چون دیدیم که حکیم مخاطب را خطاب نمی‌کند مگر به آنچه که می‌فهمد، و ما از کلام نمی‌فهمیم مگر این را که حروف و اصوات مسموعه‌ی منتظمه‌ی مرکبه باشد و اهل لغت اجماع کرده‌اند به این که معنی کلام، همین است، یعنی عبارت از اصوات و حروف مؤلفه‌ی متجدده‌ی متفرقه است، و حال که حق تعالی وصف فرموده خود را به آن، یقین می‌نماییم که حق تعالی کلام را به واسطه‌ی فعل به خود اسناد داده است و به ذات خود اسناد نداده است، یعنی کلام را خلق می‌کند در هر کدام از مخلوقات خود از حیوان و نبات و جماد که بخواهد. و آن کلام حادث است زیرا که مرکب و مؤلف است، و هر چه مرکب است حادث است.

و به دلیل قول خدای تعالی: **ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون**<sup>۲۰</sup> (الایه) یعنی هیچ یاد آوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید مگر آن که با بازی و شوخی به آن گوش می‌دهند. (در آیه‌ی ۵ سوره‌ی شعراء آمده است: **و ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا كانوا عنه معرضین** یعنی هیچ ذکر تازه‌ای از سوی خداوند رحمان برای آن‌ها نمی‌آید مگر این که از آن رو می‌گردانند. م)

---

نساء ۱۶۴؛ یعنی خدای تعالی با حضرت موسی تکلم فرمود.

## فصل دوازدهم

### در این که حق تعالی مثل و مانندی ندارد

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که برای حق تعالی مثلی و شبیهی و مانندی نیست چنان که حق تعالی فرمود: لیس کمثله شیئی<sup>۲۱</sup> یعنی از سایر مخلوقات هیچ چیزی مثل حق تعالی نیست پس او نه جسم است، و نه عرض است، و نه جوهر است، و نه مرکب است، و نه مختلف است، و نه در حیز (مکان) است، و نه در جهت است، به علت این که همه ی این صفات، صفات خلق است، و توصیف خالق با آن ها صحیح نیست. اما این که از برای حق تعالی شبیهی نیست به این دلیل است که وجود مشابه، مستلزم شریک در صفات ذاتیه خواهد بود، و آن مقتضی نقص در ذات واجب سبحانه است، چه بی نظیر بودن اشرف و اکمل است، پس وجود نظیر نقص خواهد بود، و هر که بر او نقص جایز باشد زیادی نیز بر او جایز است و هر که زیادی و نقصان در او راه یابد متغیر می شود هر گاه بالفعل باشد.

و اگر زیادی و نقصان بالقوه باشد ممکن التغییر خواهد بود، و حادث خواهد بود و بطلانش معلوم شد.

و اما این که عرض نیست به این دلیل است که عرض در تحقق و قیام خود به جوهر یا جسم محتاج است و هر محتاج حادث است.



و اما به این دلیل جوهر نیست که جوهر خواه جوهر فرد باشد بنا بر مذهب کسی که او را جایز می داند ، و وجود او را اثبات نموده ، یعنی جوهری که به هیچ وجه ، نه در طول و نه در عرض و نه در عمق ، قابل قسمت نباشد .

یا این که جوهر خط باشد و آن جوهری است که در طول قابل قسمت می باشد نه در عرض و نه در عمق .

یا این که جوهر سطح باشد و او آن است که در طول و عرض قابل قسمت می باشد نه در عمق .

یا این که جوهر جسم باشد یعنی که به طول و عرض و عمق قابل قسمت باشد . و مجموع این چهار قسم ، به مکان محتاج می باشند و هر یک از این ها را انتقال و حرکت از مکان و سکون لازم افتاده است ، و قرار گرفتن در مکان ، و حرکت همگی حوادثی است که جز در حوادث وارد نمی شوند.

و اما به این دلیل مرکب نیست که مرکب به اجزاء خود محتاج است و محتاج ، حادث است.

و اما مختلف نیست به این علت که اختلاف تباین اجزاء یا تباین احوال ذاتیه است و هر دو امر موجب ترکیب است، که لازم آن حدوث است .

و اما این که در حیز<sup>۲۲</sup> نیست به این دلیل:

---

۱ - حیز معانی زیادی دارد و در این جا به معنی محدود ، حیظه و مکان و محل آمده است

(۱) آن چیزی که در حیز است با حیز خود مشابه است پس او از جنس حیز خواهد بود ، و حادث است.

(۲) و ایضاً متحیز یا در حیز خود مستقر است یا از آن منتقل است ، پس از اولی سکون لازم می آید و از دومی حرکت ، و هر دو علامت حدوث است ، به این علت که لازم می شود هر یک از آن ها بر دیگری مسبوق باشد.

و اما در جهت نیست به این دلیل است که بودن در جهت حرکت و سکون لازم دارد و لازم می آید که محاط شود در بعضی دون بعض ، و محدود و محصور گردد ، و در جهات دیگر نباشد و هر چیزی که یکی از این صفات در او موجود باشد حادث خواهد بود.

## فصل سیزدهم

### در این که چیزی حق تعالی را احاطه نکرده است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که چیزی ، حق تعالی را احاطه نکرده است ، و همچنین از چیزی صادر و متولد نشده ، و چیزی از او متولد نشده است ، و بر چیزی مستقر نیست ، و چیز دیگری بر او قرار نگرفته است ، و بالای چیزی نیست و چیزی بالای او نیست ، و به چیزی از مخلوقات خود نسبت ندارد و چیزی از مخلوقات به ذاتش نسبتی ندارد به علت این که همه ی این صفات ، صفات خلق می باشد.

اما این که چیزی ، از برای وجودش ظرف نیست به این دلیل است ، که هر گاه چنین باشد لازم می آید که محصور باشد ، و هر محصوری حادث است.

و در همان ظرف ، یا مکث کرده و یا از آن منتقل شده است ، در صورت اول سکون ، و در صورت دوم حرکت ، لازم می آید ، و هر دو علامت حدوث می باشند.

اما این که خود او، ظرف چیزی نیست ، به این دلیل است که هر گاه چنین باشد لازم می آید ، که محل حوادث باشد ، خواه آن غیر، قدیم یا حادث باشد .

و به علت این که این غیر، او را مشغول می کند ، و مشغول به غیر حادث است .

و اما دلیل این که از چیزی متولد نیست این است : که هر گاه چنین باشد حق تعالی، جزء آن شیء ، و مولود خواهد بود ، و مولود حادث است .  
و اما این که چیزی از او نیست به این دلیل است : که اگر چیزی از او باشد ، آن شیء جزئی از حق تعالی و حق تعالی والد خواهد بود ، و آن نیز حادث است زیرا تجزیه و تفریق علامت حدوث است .

و اما دلیل اینکه بر چیزی قرار ندارد این می باشد : که هر گاه چنین باشد آن شیء حامل خواهد بود ، و حامل قوی تر از او می باشد و عجز و ناتوانی خدای را نشاید.

و اما دلیل این که چیزی بر او قرار نگرفته این است : که هر گاه چنین باشد هر آینه آن چیز اعلی از او خواهد بود .

اما دلیل این که او بر فراز چیزی نیست ، مثل این است که در داخل چیزی باشد .

و اما دلیل این که او بر زیر چیزی نیست مثل این است که چیزی در داخل او می باشد .

و اما منسوب و منسوب‌الیه نیست به این دلیل که مستلزم اقتران است ، و اقتران به علت احتیاج به سوی طرفین منسوب و منسوب‌الیه علامت حدوث است.

## فصل چهاردهم

### در این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند به این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند و با غیر خود متحد نمی شود.

اما علت این که حق تعالی در چیزی حلول نمی کند این است که ، حلول عبارت است از: قیام موجودی به موجود دیگر بر سبیل تبعیت ، مثل قیام اعراض با اجسام ، یا بر سبیل ظهور، مثل قیام ارواح با اجسام. پس اگر فرض شود که حق تعالی در چیزی حلول کرده لازم می آید محتاج باشد ، و در این صورت حادث خواهد بود.

و اما علت این که با غیر خودش متحد نمی شود این است که اتحاد را هر گاه معنی کنند به چیزی که عقل او را محال می داند ، و آن این است که دو چیز موجود، یک چیز شوند بدون زیادی و نقصان و انفعال یکی از دیگری، این نوع اتحاد بلاشکال حصول محال است .چگونه می توان قدیم را به این گونه وصف نمود ؟

و هر گاه اتحاد را به انقلاب چیزی از حقیقتی به حقیقت دیگر تفسیر کنند ، انقلاب و استحاله می باشد و نه اتحاد ، و این معنی هر چند در ممکن جایز است، اما در قدیم سبحانه و تعالی محال است ، به علت این که این موضوع تغییر و تحول چیزی است از حالتی به حالت دیگر، و حق تعالی متحول نمی شود و احوال مختلفه برایش ثابت نمی باشد زیرا از علامات حدوث است.

## فصل پانزدهم

### در این که حق تعالی به چشم دیده نمی شود

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند بر این که رؤیت یعنی دیدن حق تعالی ممتنع و محال است. هم در دنیا و هم در آخرت دیده نمی شود، به علت این که اگر رؤیت به دل باشد و منظور از مرئی، ذات حق تعالی بوده باشد بدون شک باطل است برای این که دیده های ظاهر و باطن نمی توانند، ذات حق را درک کنند و قلب ها تاب مشاهده ی حجاب عظمت و حجاب قهاریت را ندارند، بنا بر این چگونه می توانند ذات را درک کنند؟ و درک ذات حق سبحانه و تعالی، جز برای خود او برای احدی ممکن نیست.

و هر گاه مرئی، آیات و آثار و افعال حق تعالی باشد دلها آیات او را درک می کنند، زیرا خدای تعالی با نور عظمت خود بر دل ها تجلی کرده است، (به این جهت حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: و لکن راته القلوب بحقایق الایمان. مترجم)

و اما رؤیت (و دیدن ذات خدای تعالی با چشم سر و) با بصر حسی، محال و ممتنع می باشد، چنان که حق تعالی فرمود: لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار؛ یعنی ذات حق جل و علا را دیده های ظاهری و باطنی هیچ یک درک نمی کنند، هر چند دل ها آثار عظمت او را درک می کنند. به جهت این که شرط درک اشیاء با بصر این است که:

\* مرئی، مقابل باشد، یا در حکم مقابل باشد، مثل رؤیت آینه.

\*شرط دیگر این است که بسیار دور نباشد و بسیار نزدیک نباشد.

\*و شرط دیگر این که مستنیر باشد و در تاریکی نباشد.

\*و شرط دیگر اینکه در جهتی از جهات باشد .

و حق سبحانه و تعالی از جمیع این صفات منزّه است ، زیرا حق تعالی قریب و بعید نیست، بلکه او ابعاد از هر چیز و اقرب از هر چیزی است، و بعد و قربش غیر متناهی است، پس از حد افراط گذشته و یکی از شروط مفقود شده است، و همچنین حق تعالی، از غیر خود مستنیر نیست تا بصر را طاققت نظر با شد، و همچنین نورانیت او در غیر خود او نیست تا این که ذاتش بذاته درک شود بلکه ظهورش اگر تجلی کند با ظهور خود تمامی ما سوی را محو و فانی می نماید و هرگاه تجلی نفرماید احدی را قدرت مشاهده ی ظهورش نیست چه برسد به ذاتش.

مترجم گوید: « و این تجلی خلقی است مثل آنچه حق تعالی فرمود : فلما تجلی ربه للجبل و معنایش این است که ظهورش ما سوا را محو می کند ، و در کلام امیرالمومنین علیه السلام آمده است : جذب الاحدیة لصفة التوحید و هتك الستر لغلبة السر، اطف السراج فقد طلع الصبح مراد از سراج ، قوا و مشاعر است ، که جسد در تاریکی ها از نور آن ها روشنائی می گیرد ، و مراد از سر و صبح ، همان ظهور حق سبحانه و تعالی است ، و آن خلقی حادث و آیت معرفت حق تعالی است . تأمل کن تا به اصحاب حقیقت سوء ظن نبرده باشی ، زیرا ممکن هرگز به مرتبه ی ازل نمی رسد . و از لفظ تجلی وحشت مکن که مراد از آن ظهور حق به اثر و فعل خود

است نه باذات ، مثل تجلی حق برای موسی و امثال این ها باز به ترجمه برمی گردیم .»

همچنین حق تعالی در جهتی نیست تا چشم بتواند او را درک کند، زیرا که بصر محدود است، و درکش جز در محدود ممکن نیست ، و هر گاه حق تعالی در جهتی از جهات باشد در این صورت از جهات دیگر خالی باشد ، و در آن جهت محصور باشد و آن علامت حدوث است .

پس رؤیت ( یعنی دیدن حق تعالی به چشم و بصر ظاهری ، ) محال است ، به علت این که شروط رؤیت بر حق تعالی جاری نمی شود ، هر گاه یکی از شروط مفقود شود مشروط موجود نگردد ، بگذریم از این که تمامی شروط مفقود می باشد

و ایضاً همه ی ما سوی الله در دنیا و آخرت ، در عالم امکان می باشد ، و آن که در امکان است برایش درک آن که در ازل است به جهت عدم مناسبت مشروط در درک خواه در دنیا و خواه در آخرت ، ممتنع است . پس ثابت شد که حق تعالی بذاته ، در دنیا و در آخرت دیده نمی شود.



## فصل شانزدهم

### در این که درک حق تعالی ممتنع است

بر هر مکلف واجب است اعتقاد کند که حق تعالی را نمی توان با هیچ حسی از حواس ظاهری درک کرد ، چون سمع و بصر و ذوق و شم و لمس. و با حواس باطنی نیز نمی توان او را درک کرد مثل:

۱ - حس مشترک ، و آن قوه‌ای است که امور باطنی را با یاری حس ظاهر درک می کند ، چون شکل دایره ای شعله آتش چرخان .  
۲ - خیال ، و آن قوه‌ای است که صورت های وحشتناک و نفرت انگیز و هولناک و کابوس ها را درک می کند .

۳ - متصرفه ، و آن قوه‌ای است که ارتباط و افتراق بین این دو قوه را عهده دار می باشد .

۴ - حافظه ، و آن خزانه ی این مدارک است

۵ - سر انجام قوه ی واهمه .

و ذات حق تعالی را با چیزی از این قوا نمی توان درک کرد زیرا که حق تعالی مشابه چیزی نیست ، و چیز بی مانند را نمی توان درک نمود ، به عبارت دیگر ادراک حاصل نمی شود جز آن جا که دو چیز از جنس یکدیگر، یا مشابه هم باشند چنانکه **امیر المؤمنین علیه السلام** فرموده است: **انما تحد الادوات انفسها و تشیر الی نظائرها یعنی آلات و ادوات تعیین و تشخیص ، درک نمی کند مگر مثل و مانند خود را و حق**

تعالی فرموده است : ( لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار<sup>۲۳</sup> ) یعنی دیده های ظاهر و باطن ، به عبارت دیگر حواس ظاهری و باطنی نمی توانند ، ذات حق تعالی را درک کنند ، و حق تعالی ذوات و قوا و مشاعر موجودات را که با آن ها درک می کنند ، درک می کند .

و ایضا فرموده است : ( و لا يحيطون به علماً<sup>۲۴</sup> ) . یعنی با علم و ادراک نمی توانند ، به ذات و صفات حق تعالی احاطه نمایند ، و احاطه آن در وسع هیچ موجودی از موجودات نمی باشد ، وجهتش این است که حواس ظاهری و باطنی درک نمی کنند مگر محدود و مصور و مکیف را ، و برای حق تعالی عزوجل ، حدی ، ترکیبی ، کیفیتی و صورتی متصور نیست ، پس چگونه مدرک شود به حواس ظاهری و باطنی تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

باب دوم

عدل

## باب دوم

### در عدل

عدل، عبارت از حکم اموری است که به افعال عمومی حق تعالی نسبت به مکلفین در دار تکلیف از اوامر و نواهی و در دار جزاء از ثواب و عقاب مربوط می شود .

عدل در لغت ضد جور و ظلم است ، و آن عبارت از تساوی است ، یعنی افعال حق تعالی به مکلفین در دنیا از روی عدل تعلق می گیرد، به این معنی که ایشان را تکلیف نمی کند مگر به آنچه طاقت دارند، از اعمال و افعالی که صلاح ایشان در آن است ، به این طریق که جزای ایشان در عمل بر طاعت ، بیشتر از قدر تکلیف می باشد ، و جزاء ایشان در عمل بر معاصی به قدر فعل مکلف می باشد ، تا فایده ی تکلیف حاصل شود که عین منفعت خلق است . زیرا حق تعالی از همه ی جهانیان غنی و بی نیاز است ، و به یقین فایده ی تکلیف به مکلفین راجع خواهد بود.

و چون احوال ناقص و ضعیف مخلوقات بر حق تعالی جاری نمی شود ، بر این اساس :

رضای حق تعالی از خلقش، تفضل و احسان او نسبت به بنده خواهد بود ، و زیادی جزای اعمال خیر ، افزایش درجات ، اعطاء پاداش ، برداشتن مجازات و امثال این ها از استحقاق او بیشتر خواهد بود .

و غضب حق تعالی عبارت از عدل او است ، نسبت به مکلفین عاصی ، به این معنی که حق تعالی بر عاصی غضب نمی کند به علت این که بر او

معصیت کرده است ، تا این که از عذاب و عقاب آن بنده آرامش خاطری  
برایش حاصل شود ( تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً ) بلکه غضب حق تعالی  
در حقیقت عبارت از ایجاد مسببات است ، وقتی که اسباب آن ها وجود  
دارد پس معصیت ، علت تامه ، برای ایجاد عقوبات مخصوصه به آن معصیت  
می شود ، یعنی حق تعالی آن عقوبت را به مقتضای آن معصیت ایجاد  
می کند ، مگر اینکه بخواهد عفو کند ، که عفوش از آن مقتضی مانع است ،  
در این صورت عفو او میان آن معصیت ، و میان عقوبت آن حایل می شود  
که متفرع و مترتب بر آن معصیت بود . و هر گاه مانع ، ( یعنی عفو الهی  
حاصل نشود ، آن عقوبت به علت وجود مقتضی و رفع مانع لازم می شود ،  
و غضب حق تعالی عبارت از همین است نه این که غضبش چون غضب  
مخلوقین از هیجان حرارت غریزی واقع در قلب حاصل شود ، و برای انتقام  
از او به وجود بیاید ، تا آن هیجان ساکن گردد . حق تعالی اجل و اکرم و  
فرا تر از صفات مخلوقات می باشد .

## حکم افعال اختیاری مکلفین در اصل ایجاد

افعال اختیاری افعالی است که مکلفین بر انجام آن ها و بر ترک آن ها قدرت دارند.

و باید بدانیم که همه ی موجودات از ذوات و صفات و افعال ، به امر حق سبحانه و تعالی موجودند و با آن متحققند ، و با مدد الهی پایدارند ، و هیچ یک از این ها در رابطه با خودشان ، هم چنین در افعال مربوط به خود مستقل ( آزاد بی قید و شرط ) نیستند ، ( زیرا اگر موجودی لحظه ای بی نیاز باشد، می تواند در جمیع احوال بی نیاز باشد ، و فقیر نباشد ، و حال آن که امکان و ممکن ، عین فقر و احتیاج است . مترجم )

و چون حق تعالی بندگان را به طاعت و امتثال اوامر، و اجتناب از نواهی ، مامور فرموده ، واجب است : ایشان را به ادای تکلیف قادر و متمکن سازد ، و الا تکلیف بر محال خواهد بود ، و مطیع بر فعل طاعت ، وقتی می تواند مطیع شود که بر ترک آن قادر باشد ، و خود او فعل را به جهت امتثال امر حق تعالی اختیار کند ، بنا بر این حق تعالی تمامی مکلفین را از نور و ظلمت خلق کرد ، و به همین شیوه ایشان را به فعل طاعت و معصیت ، قادر گردانید.

بنا بر این مبنای وجود عبد ، و مبنای کارهای او ، به امر حق تعالی ، و به مدد و حفظ او است ، چه اگر مدد ندهد و وجود او را حفظ نکند ، موجود نخواهد بود .

لکن بنده خودش ، بدون مشارکت احدی در فعل او، فاعل فعل خویشتن است ، و حق تعالی حافظ فعل او است ، و او را به معونت در طاعت و خذلان در معصیت امداد می کند.

پس هر کس قایل شود که فاعل فعلی که از بنده صادر می شود خواه خیر باشد و خواه شر، حق تعالی است ، و بنده در هیچ فعلی از افعال خودش دخیل نیست بلکه حق سبحانه و تعالی ، فاعل فعل بندگان و سبب آن افعال است چنان که او خالق ذوات بندگان است ، خالق افعال ایشان نیز می باشد ، چنان که اشاعره بر این عقیده اند در این صورت به خدای تعالی ظلم و قبح نسبت داده است ، زیرا لازمه ی قول ایشان این است که حق تعالی خلاق را بر معاصی جبر کرده ، و ایشان را به جهت آن افعال که خود ، در ایجادش آزاد نبوده اند ، عقاب و عذاب خواهد کرد ، در صورتی که ( با این فرض ) بندگان را در انجام آن ها هیچ گونه دخالتی نبوده است.

و هر کس قایل شود به این که بنده خود ، و بدون هیچ گونه مدخلیت غیر، فاعل فعل خود است ، یعنی در انجام فعلش ( بی قید و شرط ) آزاد و مستقل است ، و مانعی از آن فعل برایش نیست در این صورت حق سبحانه و تعالی را از ملک و سلطانش بر کنار کرده چنان که طایفه ی معتزله و مفوضه را این اعتقاد است.

و هر دو فرقه خارج از طریقه ی حق ، و بیرون از جاده ی صواب می باشند. زیرا فرقه ی اول افراط نموده و فرقه ی دوم تفریط کرده است .

و قول حق، همان قول اوسط است ، چنان که حضرت امام جعفر صادق(ع) فرموده است :

**لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین** یعنی جبری در کار نیست ، و حق تعالی بندگان را بر انجام طاعات و معاصی مجبور نکرده است. زیرا اگر چنین باشد ، جایز نخواهد بود ایشان را به جهت معاصی عقاب نماید ، و اگر عقاب کند ظالم خواهد بود ! ( و ما ربک بظلام للعبید<sup>۲۵</sup> ) .

و تفویض هم در بین نیست به این که گفته شود: حق تعالی امر را به خود بندگان تفویض کرده ، و از برای حق تعالی امری و حکمی در افعال ایشان نیست ، در این صورت در ملک حق تعالی وارد خواهد شد ، چیزی که تقدیر نکرده است و از حکم و سلطنت خود معزول خواهد بود.

بلکه امری بین این دو امر است ، به این معنی که خود بنده بر وجه اختیار، و بدون اکراه و اجبار ( و آزادانه ) ، فاعل فعل خود است لیکن ، تقدیر حق سبحانه و تعالی ، در فعل عبد ، ساری و جاری است . پس فعل عبد ، بدون قدر تمام و امضا نمی‌شود.

و معنی این کلام آن است که حق سبحانه ، حافظ بنده ی خود است و ( همچنین ) حافظ افعالی که از او صادر می‌شود ، و بدون حفظ و حمایت حق تعالی وجود و تحقق برای عبد و فعلش نخواهد بود، و مادامی که به امر الله محفوظ است هم او ، و هم کارهای او موجود و محقق است . پس بنده به فعل الله محفوظ است ، و با مدد و عنایت او افعال خود را



بالا استقلال ( و به صورت آزادانه ) فاعل است ، بدون این که در انجام آن ها با خدا مشارکتی داشته باشد . و معنای آن چه گفتیم این است که : بنده کارهای خود را با مدد و یاری خدا انجام می دهد ، نه بدون خدا و نه با خدا . و این است معنایی که به آن اشاره کردیم . و لکن راه درکش بدون چراغی فروزان از نور ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، تاریک و تیره است و سیر این راه تیره و تاریک ، محال ، و چون دریای عمیقی است که تا غواص کامل و ماهر نباشد البته در این گرداب غرق خواهد شد . پس غنیمت می شماریم معنائی را که برای امر بین امرین ذکر گردید ، زیرا دیگران این کلام را به لفظ می گویند و چون بیان می کنند یا مجبره اند یا مفوضه و الله الموفق و المعین . و این است عدل در افعال عباد . پس اگر بندگان به اختیار خودشان گناه کنند ، به موافقت قدر است ، و اگر می خواستند طاعت کنند متمکن از آن بودند ( و می توانستند ) و چون معصیت را اختیار کردند حق تعالی لازمه عصیان را بر آنان جاری کرد که عقاب است ، و به ایشان ظلم نکرد به علت اقدام ایشان بر معصیت بدون این که ایشان را اجبار و اکراه و ناچار نماید .

و هر گاه اطاعت کنند ، آن نیز به اختیار خود ایشان و به موافقت قدر است ، و هر گاه معصیت را می خواستند متمکن از آن بودند ( و می توانستند ) . و چون طاعت را اختیار کردند لازمه ی طاعت را برایشان جاری کرد که رسیدن به ثواب است ، به علت اقدام ایشان بر طاعت ، بدون آن که ناچار و ناگزیر شوند مستحق ثواب شدند ، و موافق تقدیر بودن افعال عباد

سبب اجبار نمی شود ، به علت تمکن ایشان در این صورت از مخالفت به موافقت قدر، پس ایشان هر فعلی را که بخواهند و اختیار و اراده کنند ، از تقدیر الهی مفارقت نخواهند کرد ، زیرا که فعل بنده ، بدون قدر تمام نمی شود ، پس تمامی بندگان در فعل خیرات و شرور مختار و آزادند ، که با تقدیر الهی از ایشان صادر می شود هر فعلی که اختیار می کنند ، و هیچ عمل را بدون تقدیر نمی کنند ، و این تقدیر ( تقدیر ) لزوم و حتم نیست بلکه تقدیر اختیار است در این مطلب باید نیکو تأمل کنیم ، تا آن را درک کنیم

۲۶

---

۱ - نمی دانم جواب آن کس که اظهار داشته است: شیخ عدل را از اصول دین نمی داند با تفصیلی که در این جا ملاحظه کردیم در پیشگاه خدا چه خواهد بود؟

باب سوم

نبوت

## باب سوم

### در نبوت است

می دانیم که چون حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است به هیچ چیز حاجتی ندارد ، پس خلق را به مقتضای کرم و فضل و احسان خلق کرد ، و دوست می دارد ایشان را به نعمت های غیر متناهی ( و تمام نشدنی ) برساند ، که برای ایشان خواسته است ، و چون حق تعالی حکیم است واجب است آنچه را که بر بندگان خود تفضل می نماید بر مقتضای کمال حکمت صنع ربوبیت جاری باشد ، به همین جهت خلق را به اموری تکلیف کرد که به سبب انجام آن ها رسیدن به آن کرامات و ثواب ها ممکن می شود ، بر وجهی که تفضل او سبحانه از عبث خارج شود ، و چون مخلوقات به علت جهل و عجز ذاتی خود نمی دانند ، آنچه را که در او صلاح ایشان است زیرا علم تکلیف از مکنونات علوم الهیه است که غیر را در آن مقام راهی نیست ، و چون حق سبحانه و تعالی مُدرک نمی شود و محسوس نمی گردد ، و خلق بی واسطه بر اخذ معالم دین خود ، از حق تعالی به علت کمال تقدس و تنزه او قادر نمی باشند. ( از باب لطف ) در حکمت واجب شد که از بین آفریدگان خود قومی را اختیار فرماید ، که به یاری حق تعالی به گرفتن وحی از جناب حق قادر باشند ، و از جانب حق عز و جل معانی امور و تکالیفی را به خلق برسانند که از بندگان خود خواسته ، و صلاح دنیا و آخرت ایشان در آن است ، به علت این که این تکلیف لطفی

برایشان است ، و صلاح و نظام هر دو جهان دنیا و آخرت به آن وابسته است ، و این لطف در حکمت واجب می باشد .

و آن واسطه پیغمبر صلی الله علیه و آله ( و دیگر پیامبران علیهم السلام ) هستند. و چون مقتضای حکمت در ایجاد آن بود که خلائق را در زمان های متعدد و پشت سرهم و با احوال گوناگون بیافریند ، و همه ی آن ها در علت غائیة مشترک بودند ، که ایصال نفع به ایشان می باشد ، پس در حکمت واجب شد که حق تعالی در هر امتی رسولی از خودشان مبعوث کند ، تا از جانب الهی به ایشان برساند آنچه را که صلاح نظام دنیا و آخرت ایشان است، زیرا بندگان نمی دانند مگر آنچه را که حق تعالی به ایشان به فضل و کرم خود تعلیم فرموده است . ( و این پیامبران علیهم السلام از جانب حضرت حق در زمان های گذشته یکی پس از دیگری مبعوث شدند و مردم را با وظائف و تکالیف خود آشنا فرمودند ) تا این که نبوت به پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم رسید .

## فصل اول

### در اثبات نبوت انبیاء (ع)

می دانیم که نبوت از متقضیات عدل است و واجب است که به کاملترین صورت باشد تا فایده ی بعثت به طور کامل انجام پذیرد و صورت کامل، آن است که:

۱ - حق تعالی بر دست آن پیغمبر که برای هدایت مکلفین مبعوث فرموده معجزی را ظاهر فرماید ، که مثلش از ابنای جنس او حاصل نشود و خارق عادت باشد ، و مطابق دعوی نبوتش باشد ، و حق تعالی به جهت تصدیق نبوتش آن امر را ظاهر کرده باشد.

۲ - و بایست که صحیح النسب ، و طاهر المولود باشد ، و از شبهه ی حرام و حیض و امثال این ها منزّه و نیز کامل الخلقه باشد ، زیادتی و نقصان نداشته باشد، به جهت خلق و خوی از همه ی احوالی مطهر باشد که دل ها از آن نفرت دارند به طوری که اهل زمانش به هیچ وجه نتوانند بر موقعیت و مقام او ایراد و اشکالی وارد کنند.

۳ - و بایست که راستگو باشد و هرگز دروغ ، خیانت ، ریاست طلبی و میل به زر و زیور دنیا از او مشاهده نشده باشد.

۴ - و بایست که اعلم اهل زمان خود ، و زاهدترین آن ها و عاملترین آن ها باشد به آن چه امر و نهی می کند.

۵ - و بایست که مطهر باشد از جمیع زواید و نقایص ظاهری و باطنی به طوری که اهل زمانش بدانند که آن که بر ایشان مبعوث شده است در هر صفت کمالی برایش نظیری نیست.

۶ - و بایست که از تمامی گناهان صغیره و کبیره قبل از بعثت ، و بعد از بعثت از اول عمرش تا آخر عمرش معصوم باشد .

۷ - و بایست که از سهو و نسیان و از هر چیزی که مردم آن را نقص می دانند معصوم باشد ، تا عذری به جهت توقف متابعت نیاورند و در نبوتش شکی برای ایشان حاصل نشود یا توقف نکنند زیرا حجت الله واجب است بالغه و رسا باشد و عذر هر صاحب عذری را قطع کند و هر گاه جایز باشد که احدی از مکلفین بیاید و در نبوت پیغمبر خدشه کند حجت الله تام و بالغ نخواهد بود و آن باطل است ، چه اصل بعثت برای قطع حجت است .

۸ - و بایست که از جانب حق تعالی مسدد باشد ، و در اعتقاد و علم و قول و عمل به درستی موفق باشد ، زیرا حق تعالی او را به الطاف و الهام خود مدد می دهد ، و به مقدار مقامش به او وحی و الهام می کند ، و برایش ملکی از ملائکه را قرار می دهد که او را به نور حق تائید و تسدید نماید ، و او را از خطا و لغزش حفظ کند ، و حق تعالی کل این ها را خواسته و قرار داده ، تا بعد از بعثت پیغمبران برای مردمان در ترک متابعت آنان حجتی نباشد.

به علت این که پیغمبر عبارت از انسانی است که از جانب حق تعالی ، بدون واسطه ی انسان دیگر، خبر می دهد، و این انسان ، بر مکلف ( ها ) حجت الله نخواهد بود مگر وقتی که نزد مکلف ( ها ) ثابت شود که قول او قول خدا ، و امر و نهی او امر و نهی خدا است ، و حق تعالی قادر است بر ایجاد امور و اسبابی که حجتش بر خلقش تمام شود و کسی را قدرت نباشد آن را دفع کند ، و به اقامه ی حجت بر خلق، لطفش بر خلقش تحقق می یابد ، تا ایشان را با انجام اعمال به کمالات دنیا و آخرت برساند ، و اعمال بر اثبات مبلغ و پیغمبر موقوف است.

پس از باب لطف بر حق تعالی واجب است که آن پیغمبر را به صفاتی موصوف کند که بر مکلفین نبوتش ثابت شود ، و یقین شود قول او ، عین قول خدا جل و علا است ، و حق تعالی واجبی را ترک نمی کند ، زیرا ترک واجب بر خدای تعالی قبیح است و او به علت غنای ذاتی و عدم افتقار به وجهی از وجوه از ( انجام ) فعل قبیح فراتر است .



## فصل دوم

### پیامبر این امت حضرت محمد بن عبد الله (ص) است

چون این مذکورات را دانستی باید بدانیم که :

پیغمبر این امت مرحومه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن  
هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن كعب بن لوی بن غالب  
بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر  
بن نزار بن معد بن عدنان صلی الله علیه و آله الطاهرین است ، که ادعای  
نبوت کرده ، و بر دست شریفش معجزه ظاهر گشته است.

و هر کس ادعای نبوت کند و مطابق ادعای خود معجزه ظاهر کند ،  
بی شبهه پیغمبر است و در بین مسلمین و غیر ایشان یعنی بین تمامی  
اهل دنیا به تواتر محقق شده که مردی در مکه ی مشرفه به نام محمد  
بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد و ادعای نبوت نمود، و حق  
تعالی بر دست مبارک او معجزه ظاهر فرمود که مطابق دعوایش به تحدی  
مقرون بود ، سعی کردند مثل آن را بیاورند ولی برای آنان میسر نشد ، و  
مسلم شد پیغمبر به حق و ناطق به صدق مطلق می باشد و این تواتر  
موجب قطع است ، مگر برای کسی که مسبوق به شبهه باشد ، و بدون  
اشکال این امر میان جمیع اهل زمین متواتر است به علت این که آن

حضرت صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است ، و بعد از او پیغمبری نخواهد آمد .

پس واجب است که بر کافه ی خلق رسول باشد ، به علت این که همه مکلف می باشند ، و تکلیف ایشان بدون حجت صحیح نیست و حجت بر خلق ثابت نمی شود مگر به آن نهج که مذکور شد ، بنا بر این نبوت آن حضرت به تواتر نزد جمیع مکلفین ثابت شده است و اما آن کس که مسبوق به شبهه شده پیامبری آن حضرت صلوات الله علیه و آله بر او نیز ثابت شده است هر چند طبیعت او به انکار عادت نموده است و ایضاً حق تعالی می فرماید : ( و ما کان الله لیضل قوماً بعد اذ هدیهم حتی یتبین لهم ما یتقون ) .<sup>۲۷</sup>

## فصل سوم

### در معجزات رسول اکرم (ص)

و اما معجزات آن حضرت که حق تعالی با آن ها نبوت آن بزرگوار صلی الله علیه و آله را تصدیق فرموده بسیار است، و علمای امت هزار معجزه را احصا کرده‌اند، که از آن جمله انشقاق قمر است،<sup>۲۸</sup> و ظاهر شدن چشمه ی آب از میان انگشتان مبارکش، و سیر کردن خلق بسیار با طعام اندک، و شکایت شتر به آن حضرت، و کلام پاچه ی گو سفند که او را به زهر آمیخته بودند، و آواز به واقعه، و تنطق بی زبانان از انحاء شتر، و ناله ی جذع نخل<sup>۲۹</sup>، و تسبیح سنگریزه در کف مبارک آن حضرت، و مهر کردن بر سنگ به مهر شریف مطهر خود صلی الله علیه و آله، و غیر این معجزات<sup>۳۰</sup>، که برشمردن آن ها موجب

---

مرحوم شیخ مثل همه ی مسلمانان و علمای شیعه، عقیده دارد پیامبر بزرگوارمان همین ماهی را که می بینیم طلوع و غروب دارد، می گیرد و باز می شود، نور افشانی می کند و پشت ابر می رود، به قدرت خدای تعالی و به اراده و مشیت او شکافت. ولی بعضی از غرض ورزان، بی آن که از سرای آخرت و عذاب خدای تعالی هراسی به دل راه بدهد به افتراء گفته که: «چون شیخ خرق و التیام در افلاک را غیر ممکن می داند گفته که پیامبر نور ماه آسمان را از مردم پوشاند و برای ایشان صورت ماهی را در هوا ظاهر ساخت و آن را شکافت!» مطالعه کننده ی محترم ملاحظه می کند که شیخ در همین کتاب به شکافتن ماه اشاره کرده و جلو تر از همه ی معجزات آن را آورده است. در ضمن شیخ در برابر قدرت خدای تعالی همه چیز را خاضع و خاشع می داند و خرق و التیام در جرم ماه را نیز غیر ممکن نمی شمارد، تفصیل موضوع را در جلد اول احقاق الحق نشر روشن ضمیر، صفحه ی ۲۶۵ مقاله ی سوم مطالعه فرمائید.

۲ - بناوخت نور مصطفی آن استن حنانه را کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو.

۳ - از معجزات آن حضرت یکی هم معراج است که به عقیده ی مرحوم شیخ با همان جسم دنیایی و لباس هایی که در تن داشته انجام یافته است و باید آنان که به شیخ افتراء بسته اند آماده ی رسوایی در روز قیامت باشند.

طولانی شدن کلام است ، و ( خیلی از آن ها در ) میان خواص و عوام معروف اند .

## فصل چهارم

### قرآن معجزه شگفت آور

از جمله ی معجزات آن حضرت قرآن عزیز است که برایش هرگز ناسخی نخواهد بود و با آن قرآن عرب ها را تحدی<sup>۳۱</sup> کرد حتی راضی شد که یک سوره مثل قرآن بیاورند به اقصر سوره ای که در قرآن است، ولی عاجز شدند و نتوانستند مثل آن را بیاورند و چون اسلام را به علت حمیت جاهلیت قبول نکردند پس به انواع ایذا و اذیت از قتل رجال ایشان و اسیری اطفال و زنان ایشان و تحمل عار و ننگ و وقوع در آتش و قلع و

---

تحدی به معانی گوناگونی آمده که از جمله ی آن ها به مبارزه خواندن افراد است . کفار و مشرکین برای این که از مسلمان شدن دیگران جلوگیری کنند اظهار می کردند که قرآن کلام خدا نیست این آیه برای تحدی نازل شد « **قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعض ظهیرا ۸۸ / اسراء؛ بگو اگر انسان ها و پریان گرد هم بیایند ، تا نظیر این قرآن را بیاورند ، نمی توانند مثل آن را بیاورند ، و اگرچه همه ی آن ها پشتیبان همدیگر باشند. آیه ی دیگر این بود که « ام یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یتجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله ۱۳ و ۱۴ / هود؛ آیا می گویند قرآن را به خدا افترا می بندد؟ بگو ده سوره مثل سوره هائی را بیاورید که افترا باشد ، و غیر از خدا هر کس را می توانید به همکاری دعوت کنید ، اگر پاسخ نگفتند بدانید که این قرآن با علم و دانش خدای تعالی نازل شده است . آیه ی دیگر جهت تحدی آیه ی زیر است ام یقولون افتریه قل فأتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین ، ۳۸ یونس ، آیا می گویند : افترا بسته است بگو سوره ای مانند آن را بیاورید و غیر از خدا از کسانی که می توانید یاری بطلبید اگر راست می گویند .**

قمع از مساکن و دیار صبر کردند و نتوانستند آن چه را برایشان وارد شده به آوردن سوره ای مثل قرآن دفع کنند.

و قرآن تا فناء عالم کون و امکان باقی است و عجز عرب از آوردن قرآن سهل است که کل خلق عالم از ما سوی الله را طاقت تعبیر به عبارتی مثل قرآن نیست، و احدی از اول آفرینش تا فناء عالم طاقت معارضه با قرآن را ندارد.

و از هیچ پیغمبری از پیغمبران ، بعد از ایشان به علت انقطاع نبوت ایشان معجزه ای باقی نمانده الا معجزه ی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ( قرآن ) که آن باقی است زیرا که نبوت آن حضرت با توجه به بقاء تکلیف باقی است تا معجزه ی باهره اش قاطع حجج معترضین باشد.<sup>۳۲</sup>

---

۱ - دکتر رشاد خلیفه با بررسی سوره های ۲۹ گانه ی قرآن ، که با حروف مقطعه آغاز شده اند می گوید : قرآن در عصر کامپیوتر معجزه بودن خود را اثبات می کند . او از بررسی های خود سه نتیجه عمده گرفته است : ۱ - قرآن از جانب خدای تعالی نازل شده است ۲ کلید قرآن بسم الله الرحمن الرحیم است ۳ . کلمه ای به قرآن افزوده نشده ، و کلمه ای از آن کم نشده است . خدا فرموده است : **انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون حجر / ۹** به تاریخ قرآن آقای دکتر سید محمد باقر حجتی ، همچنین به کتاب سیستمهای کار بردی ، تعبیر قرآن آربری نوشته ی دکتر سهلانی و تفسیر نمونه ج ۱ ص ۳۰۶ دار الکتب اسلامیه مراجعه فرمایید .

## فصل پنجم

در این که حضرت رسول اکرم (ص) خاتم پیامبران است

آن حضرت صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است و بعد از او پیغمبری نیست به طوری که حق تعالی در کتاب عزیز خود خبر داده است: ( ما کان محمد ابا احدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین<sup>۳۳</sup> ) و از حق سبحانه و تعالی کذب واقع نمی‌شود، زیرا که کذب قبیح است، و غنی مطلق فاعل قبیح نباشد، و ایضاً در کتاب خود فرموده: ( ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا<sup>۳۴</sup> )

خود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به ما خبر داد که پیغمبری بعد از او نیست پس قول او را اخذ می‌کنیم چه از جانب خدا آن حق است.

آن حضرت صلی الله علیه و آله افضل و اعلم از سایر پیغمبران و از تمامی خلق می‌باشد، زیرا که فرموده: ( انا سید ولد آدم ) یعنی من بهترین فرزندان آدم هستم.

به فاطمه صلوات الله علیها فرموده است که: ( ابوک خیر الانبیاء و بعلک خیر الاوصیاء ) و آن حضرت معصوم است، و دروغ از او صادر نمی‌شود، چنان که خدای تعالی ارشاد فرموده است: ( و ما ینطق عن

---

محمد پدر هیچ کدام از مردان شما نیست، ولی پیامبر خدا و آخرین آنان می‌باشد احزاب/۴۰  
هرچه پیامبر به شما فرمان دهد انجام بدهید و از هر چه نهی کند از آن دست بردارید حشر/۷

الهُوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحَىٰ يُوْحَىٰ<sup>۳۵</sup>) و ايضاً فرموده است : ( و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين<sup>۳۶</sup>) پس قول شريفش صدق خواهد بود ، و افضل از همه بودنش حق مي باشد.

و همچنين اجماع علماء اسلام است كه آن حضرت سيد كائنات است ، و از كلام الله در حديث قدسي خطاب به آن بزگوار است: ( لولاك لما خلقت الافلاك ، آرى ) دنيا و هر چه در آن است به طفيل وجود او موجود شده‌اند ، صلى الله عليه و آله الطاهرين المعصومين.

---

۳ و ۴ / نجم ، از روى هواى نفس سخن نمى گويد هر سخنى كه بگويد از جانب خدا به او وحى مى شود .

۴۴ تا ۴۶ / الحاقه ، اگر از قول ما ، سخنى مى گفت كه ما نگفته ايم به طور حتم وى را با دست راست گرفته و رگ حيات او را پاره مى كرديم .

باب چہارم

امامت



## باب چهارم در امامت است

چون ثابت شد که وجود پیامبر لطف است ، و نظام عالم در دنیا و آخرت تمام نمی شود مگر به او تا روز قیامت ، به علت این که:  
آن حضرت از جانب حق تعالی مبلغ است ، و ادا کننده ی آن چه بر او وارد می شود از احوال خلق ، از اموری که مادام تکلیف بقای ایشان با او است .

و اموری که به سعادت همیشگی ایشان مربوط است .  
و بی هیچ شکی احوال مکلفین لحظه به لحظه تجدید می شود تا روز قیامت ، و احکام ایشان تابع احوال ایشان است پس احکام نیز به مقتضای احوال تجدید می شود ، و پیغمبر تا آخر تکلیف باقی نمی ماند بلکه تغییر و موت بر او نیز جاری می شود ، به علت این که عبدی مخلوق است ، و در حکمت جایز نیست که به موتش حکم نبوت او رفع شود چه آن لطفی واجب است مادام که تکلیف باقی است ، پس در حکمت نصب خلیفه ، واجب باشد که در مقام پیغمبر قایم بشود ، و از جانب پیغمبر احکام مکلفین را ادا بکند ، و شریعت آن پیغمبر را حافظ باشد ، و به سنت و طریقه ی او قیام کند ، تا حجت الله بالغه بر خلق مکلفین باطل نشود ، و به ناچار آن خلیفه باید جامع باشد همه ی آنچه را که در حق نبی ( صلی الله علیه و آله ) مذکور شد یعنی که:

اعلم اهل زمان خود باشد. و ازهد و اتقی و اعبد و انجب ایشان باشد. و  
افضل ایشان در جمیع صفات و کمالات و مزایا و فواضل باشد.

و از گناهان صغیره و کبیره ، از کذب و خطا و نسیان ، و امثال این  
ها از اول عمر خود تا آخر عمر خود معصوم باشد و دارا باشد تمامی آنچه  
را که در حق نبی معتبر بود مگر نبوت ، به علت این که ثابت شد که نبوت  
با پیامبر منقطع شده است.

اما این که وجود کل صفات نبی صلی الله علیه و آله در و صی شرط  
شده به این علت است که وصی در مقام نبی قائم می باشد ، در جمیع  
آنچه مکلفین از احکام و شریعت به آن محتاجند ، زیرا که وصی حافظ  
شریعت نبی است ، این حفظ شریعت از جانب حق جل و علا لطفی است ،  
و در حکمت واجب است ، همچنان که در نبوت واجب است ، پس واجب  
شد که وصی به صفات نبی صلی الله علیه و آله متصف باشد به طوری که  
برای مکلفین قطع حاصل شود که آن حضرت حجت الله است ، بر آن  
کسان که نبی حجت بود. و بایست که قطع شود که قول او قول خدا است  
، و حکم او حکم خدا و رسول او است ، و اطاعت و انقیاد امر او واجب است  
و در شرایع احوال لازم است به او مراجعه شود .

و واجب است که مطهر و منزّه باشد در کل احوال از هر چه که  
مستلزم نفرت نفوس و طبایع و عدم اطمینان است. و هر کس که به این  
صفات موصوف است بر حقیقت احوالش مطلع نمی شود مگر کسی که به  
سرایر و ضمائر آگاه است ، و او خداوند عالم جل شأنه است ، و این حکم

منصب احدی از خلق نیست و جز به نص خاص از جانب خداوند عز و جل بر شخصی دانسته نمی شود ، و آن به مقتضای عمل ، لطف است ، و لطف در حکمت واجب است. و قادر حکیم عز و جل به واجب اخلاص نمی کند زیرا که قبیح است پس واجب شد که امامت به نص خاص از جانب خدا باشد.

## فصل اول

### امامت به نص خاص از جانب خداست

در میان امت پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که همه ی شرایط نبوت غیر از نفس نبوت را ، جامع با شد ، نبود مگر مولانا و سیدنا علی بن ابی طالب علیه السلام ، به علت این که آن بزرگوار معصوم بود از هر بدی و زشتی که طبع سلیم را ناگوار می باشد ، از اموری که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن ها معصوم بود ، و در فضیلت ( ها ) به استثنای نبوت شریک آن حضرت بود ، و حق تعالی در قرآن عزیز به آن تصریح فرموده در آیه ی : ( انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون )<sup>۳۷</sup> یعنی ولی و صاحب اختیار و متولی امور شما در سه کس منحصر است :

حق تعالی ، و رسول او ، و آنان که به خدا ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع ، زکات می دهند. و روایات و کلام مفسرین از شیعه و سنی متواتر است که این آیه ، در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد ، در وقتی که انگشتی خود را در حال رکوع تصدق نمود ، و بعد از معرفت ، این موضوع را جز معاند و منکر حق ، انکار نمی کند ، پس حق تعالی برای علی بن ابی طالب علیه السلام به نص کلام عزیز خود ثابت کرد آن چه را که از برای خود و رسولش ثابت کرد از ولایت عامه و ریاست مطلقه. و در این آیه ی شریفه برای ولی نیست مگر اولویت

به خلق از نفس های ایشان در تمامی احوال ، از امور دنیایی ایشان و دین ایشان و آخرت ایشان ، چه ولایت همان ولایت است که برای حق تعالی و برای رسولش ثابت است ، و از این جهت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به این معنی تصریح فرمود ، چنان که سنی و شیعه روایت غدیر خم را از طرق متعدده که بر حد تواتر رسیده به اعتراف خصم مخالف ، روایت نموده اند چه آن حضرت در آن روز فرموده است : ( **أولست أولى بکم من انفسکم** ) آیا من به تصرف در جان های شما و مال های شما از خود شما اولی نیستم ؟ همگی به یک باره گفتند :

بلی ، یا رسول الله

پس فرمود : ( **من کنت مولاه فعلی** (ع) **مولاہ** ، **اللهم وال من والاه** ، و **عاد من عاداه** ، و **انصر من نصره** ، و **اخذل من خذله** ) هر کس من مولایش بودم علی مولای او می باشد ، خدایا هر کس او را دوست می دارد او را دوست بدار ، هر کس او را دشمن می دارد دشمن او باش ، هر کس او را یاری کند او را یاری کن ، و هر کس او را خوار بخواهد خوارش بساز . پس رسول الله تصریح فرمود : که مراد از ولی در این مقام ، اولی به تصرف است و حق تعالی در حق آن حضرت فرموده است : ( **ما اتيکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا** )<sup>۳۸</sup> پس امتثال به امر او و عمل به قول او برای ما واجب شد ، و حق تعالی در حق او فرمود : ( **فليحذر الذين يخالفون عن امره ان**

تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم)<sup>۳۹</sup> و در حق آن حضرت فرمود: ( و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی<sup>۴۰</sup>) و شیعه و سنی روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: **اقضا کم علی (ع)** یعنی عالم ترین امت به احکام فتوی و احوال متعلقه به خلق علی علیه السلام است، و به اقرار هر دو طایفه فرمود: **( علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار)** یعنی علی با حق است و حق با علی است حق با او دور می‌زند به هر نهج که او دور می‌زند. پس ثابت شد که آن بزرگوار علیه السلام، هادی به سوی حق است، و دلیلی دلالت نکرد که غیر از آن حضرت، کسی از صحابه، به این مرتبه و جلالت باشند، و احدی از امت، عصمت از برای احدی از صحابه ادعا نکرد، چنان که برای آن حضرت ادعا شده است. پس آن کس که به سوی حق هادی است او احق و سزاوارتر است که مردم از او اطاعت کنند، و او را امام واجب الاقتدا دانسته و در احوال خود خواه کلی و خواه جزئی به آن حضرت اقتدا می‌نمایند، زیرا به اقرار فریقین، آن حضرت هرگز به نص پیغمبر از حق مفارقت نمی‌کند، و حق نیز از آن حضرت مفارقت نمی‌کند، و احدی این معنی را انکار نمی‌کند که **امیرالمومنین علیه السلام** در هیچ حالی از احوال با حق نبوده است، و مقصود از عصمت جز این معنی نیست، پس نزد هر منصف طالب حقی با قطع و یقین ثابت شد از مثل این حدیث، و این آیه ی شریفه که **علی بن ابی**

---

۱ - نور / ۶۳ در ابتدای آیه آمده است **( لا تجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا )** یعنی امر رسول خدا را مثل دعوت بعضی قرار ندهید که بعضی را به کاری امر می‌کنند مرحوم شبیر در تفسیرش گفته است که یعنی اجابت امر رسول خدا واجب است و بدون اذن او برگشتن حرام است، و ترجمه ی بقیه ی آیه چنین است: بر حذر باشند کسانی که با امر او مخالفت می‌کنند فتنه ای به آنان برسد یا در آخرت عذاب دردناکی ایشان را گرفتار نماید.

طالب علیه السلام خلیفه ی بلا فصل رسول الله است به علت این که او هادی به سوی حق است زیرا هر که از حق مفارقت نمی کند و حق از او مفارقت نمی نماید آن بزرگوار به حکم الله تعالی احق و البیق است که اطاعت شود چنان که در کتاب خود فرموده: (أ فمن یهدی الی الحق احق ان یتبع أمن لایهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون<sup>۴۱</sup>) پس هر کس که با حکم خدا مخالفت نماید داخل خواهد شد در قول خدای تعالی: ( و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون<sup>۴۲</sup>، و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون<sup>۴۳</sup>، و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون<sup>۴۴</sup>) پس ثابت شد که آن حضرت علیه السلام از اشخاصی است که حق تعالی او را از انواع رجس منزّه و مطهر فرموده پس به نص کتاب الله و قول رسول الله صلی الله علیه و آله، او منصوص به خصوص از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله است و احدی از مسلمین این معنی را از برای احدی از اصحاب ادعا نکرد. و الحمد لله رب العالمین.

## فصل دوم

### در اثبات امامت سایر ائمه ی معصومین علیهم السلام

و سببی که باعث نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت شد، همان سبب به عینه سبب نصب فرزند ارجمندش حسن علیه السلام، و

---

۱ یونس / ۳۵. آیا کسی که به حق دعوت می کند سزاوار است پیروی شود؟ یا آن که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود؟ بر شما چه شده چگونه داوری می کنید؟

۲ مائده / ۴۴

۳- مائده / ۴۵

۴ مائده / ۴۷، یعنی هر کس طبق آن چه خدا نازل کرده حکم نکنند، از کافران، از ستمکاران، از فاسقان می باشد.

پس از او حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ، و بعد از آن حضرت علی بن الحسین و بعد از آن حضرت امام محمد باقر، و بعد از آن حضرت امام صادق ، و بعد از آن حضرت امام موسی کاظم ، و بعد از آن حضرت امام رضا ، و بعد از آن حضرت امام محمد تقی ، و بعد از آن حضرت امام علی نقی ، و بعد از آن حضرت امام حسن عسکری ، و بعد از آن خلف صالح حجت القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و مظهر ایمان و خلیفه الرحمن صلی الله علیهم اجمعین می باشد. و جمیع آنچه در خلافت امیر المومنین و قیامش در مقام رسول الله و حجت الله بودن او بر خلق و غیر ذلک معتبر بود، از آنچه به کلیات آن سابقاً اشاره شد ، از کمالات و فضایل و مناقب معتبره در واسطه میان خدا و خلق ، در هر یک از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین معتبر است ، و همچنین در خصوص نص به هر یک از ایشان از جانب خداوند عالمیان چنانچه صریح حدیث لوح است که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است و غیر آن از قرآن و احادیث قدسیه و نص خود رسول الله در باب هر یک از ایشان به اسامی ایشان ، و نص هر سابقی به لاحقی. و کل این نصوص و اخبار به تواتر ثابت شده است<sup>۴۵</sup>، و

---

۱ شیعه ی اثنی عشری در رابطه با جانشینان بلا فصل پیامبر اکرم ، آن کس را امام نمی شناسد که به و سیله ی مردم روی کار آمده است ، به عقیده ی ایشان ، آن کس امام است که دلایلی بر امامت او اقامه شود ، گرچه مردم از او پیروی نکنند یا از اجرای اوامر او مانع شوند ، عدم پیروی مردم از امام یا قیام و معارضه ی ایشان با او ، کفایت او را مخدوش نمی کند و ... و ... امام کسی است که بار سنگین امامت را به دوش می کشد چه قیام کند یا بنشیند ، خواه حرف بزند و خواه سکوت کند ، زیرا امامت او چون لباس نیست که از دیگری بگیرد و بیوشد ، و اگر آن را از او گرفتند امامت از او سلب شود ، امام حجت بالغه ی خدا است ، دارای کرامات و معجزات می باشد ... رجوع کنید به کتاب الامام الصادق تألیف محمد حسین مظفری ص ۷۰ چاپ ۱۳۶۹ .



انکار نمی کند آن را مگر آن کس که مسبوق به شبهه باشد ، به علت این که بیان ، و اثبات حجت بر حق تعالی ، در حکمت واجب است ، و حق سبحانه و تعالی به جهت عموم علمش و غنای مطلق و قدرت عامه ی شامله اش اخلالی به واجب نمی کند.

## فصل سوم

در این که حضرت ولی عصر حجه بن الحسن عسکری (ع) تا امروز

موجود و زنده است

و واجب است بر هر مکلف اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن الحسن العسکری علیه و علی ابائه الکرام السلام حی و موجود است.

الف : اما نزد ما معاصر شیعه ی اثنا عشریه:

به جهت اجماع فرقه ی محقه بر وجود آن حضرت.

و این که ظاهر خواهد شد ، و زمین را از عدل و قسط پر خواهد کرد ، بعد از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام غائب ، مفتقد ، منتظر و مترقب است .

و اجماع فرقه ی محقه ، تابع اجماع ائمه ی ایشان سلام الله علیه اجمعین است ، و اجماع اهل بیت حجت است ، به علت این که حق تعالی ایشان را از رجس و دنس پاک و مطهر فرموده است ، پس قول ایشان

حجت است ، زیرا غیر از حق را نمی‌گویند ، و اما اجماع شیعه پس آن نیز حجت است به جهت کشفش از قول امام ایشان که معصوم است.

ب : و اما نزد عامه :

۱- بسیاری از ایشان با ما متفقند ، و به قول ما قائلند .

( گرچه بعضی از ایشان گمان دارند که آن حضرت الآن موجود نیست ، بعد از این موجود خواهد شد.

بعضی از ایشان را گمان این است که آن ( حضرت همان ) عیسی بن مریم سلام الله علیه است .

بعضی نیز چنان تصور کرده اند : که آن که خواهد آمد مهدی عباسی است ) .

### ( رد این گمان ها ) :

لکن حدیث متفق علیه فریقین ، که از قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است یعنی : **من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة** این دو قول را باطل می‌نماید . چه این کلام عام است ، و بر زمان ما صادق است یعنی الآن ، هر گاه کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده ی او مرده ی جاهلیت و شرک است ، این قول در صورت عدم وجود امام ، لغو و عبث خواهد بود ، سابق بر این گفتیم که : وجود امام از جانب حق تعالی بر بندگان لطف است ، و لطف مادام که تکلیف برقرار است به حسب حکمت واجب است ، پس تکلیف بدون لطفی موجود

صحیح نخواهد بود ، زیرا که آن شرط تکلیف است ، و مشروط در نزد انتفاء شرط منتفی می شود.

و هر کس قائل باشد به این که آن حضرت متولد شده است ، قائل به وجودش الآن می باشد ، زیرا که احدی قائل نشده است که آن حضرت متولد شده است و از عالم ارتحال نموده است. و آن کس که استبعاد وجودش را و طول عمرش را می کند در این باب به حقیقت حکمت بر نخورده با آن که حق تعالی به جهت استبعاد این امر دلیل واضحی خلق فرموده که رد آن ممکن نیست.

۱ - و آن خضر (ع) است که جدش هود پیغمبر بوده است با این که ( بنا بر دو قول مشهور ) در زمان ابراهیم علیه السلام متولد شده ، ولی تا حال باقی است بلکه تا نفخ صور حی است. و او اعظم آیتی است به وجود قائم علیه السلام.

۲ - و ابلیس عدو الله تا یوم وقت معلوم باقی است پس هر گاه بقاء عدو الله و بقاء خضر به دلیل مصلحتی جزئی جایز باشد بالنسبه به مصلحت بقاء غوث عالم که محل نظر حق تعالی و قطب وجود است. چگونه جایز نباشد بقاء کسی که جمیع مصالح نظام دنیا و دین و آخرت بر بقاء او موقوف است؟ با این که اتفاق شده به روایات امت و اقوال ایشان بر این که لابد است از قیام قائم علیه السلام ، و رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کرده که هر گاه از دنیا باقی نماند مگر یک روز، حق تعالی آن روز را بلند خواهد نمود تا این که از اهل بیت ما از ذریه ی من، کسی که اسم او اسم

من باشد و کنیه ی او مثل کنیه ی من ظاهر شود و زمین را از قسط و عدل پر کند ، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

۳- و آن جماعت از عامه که قائل شده‌اند ( : آن عدالت گستری که جهان و جهانیان به خصوص مسلمانان ظهور او را انتظار می کشند حضرت ) عیسی بن مریم است ، این حدیث ایشان را تکذیب می نماید که بر صحتش اتفاق دارند زیرا که عیسی از اهل بیت و ذریه ی حضرت پیغمبر نیست ، و اسمش و همچنین کنیه اش نیز با آن مخالف است.

۴- و همچنین این حدیث تکذیب می کند قول کسی را که گفته است : آن قائم مهدی عباسی است چه آن از اولاد ذریه ی پیغمبر (ص) نیست . پس از برای منصف طالب حق باقی نماند ، مگر قول به این که آن ( بزرگوار ، ) امام دوازدهم از ائمه علیهم السلام است ، که نهم از ذریه ی مولانا الحسین علیه السلام می باشد **عجل الله فرجهم و سهل مخرجهم.**

## فصل چهارم

### در اعتقاد به وصایت اوصیاء علیهم السلام

واجب است به وصایت اوصیاء پیغمبران اعتقاد کند ، و به ایشان ایمان بیاورد ، و ایمان بیاورد به این که انبیاء و اوصیای ایشان حق بوده‌اند ، و گفته‌های آنان راست بوده است ، و از جانب خدا بوده‌اند ، زیرا که حق تعالی ایشان را مدح کرده ، و بر آنان ثنا فرستاده است ، به جهت طاعت و اجابتشان امر خدای تعالی را و عبادت و دوام ذکر و شکر او سبحانه و تعالی را ، و هر که را حق تعالی ثنا گوید قول او حق است ، و عملش و فعلش همه حق است.

و بر مکلف واجب است که به جمیع آن چه حق تعالی بر انبیا و اوصیاء ایشان نازل کرده ایمان بیاورد ، از کتب و وحی ، و ایمان بیاورد به آن چه که ملائکه به ایشان رسانده‌اند زیرا که حق تعالی آن را به پیغمبر خود خبر داده ، و پیغمبر و اوصیاء و حجج صادق القول او صلوات الله علیهم اجمعین خبر داده‌اند ، و هر چه که ایشان سلام الله علیهم اجمعین خبر دهند صدق است.

من گواهی می‌دهم به این که ایشان ادای امانت کرده و هر چه بر آنان نازل شده به بندگان ( خدا ) تبلیغ ، و حجت را بر عامه ی مکلفان تکمیل نموده‌اند ، ( و هل علی الرسول الا البلاغ المبین ) آیا رسول خدا به غیر از تبلیغ آشکار وظیفه و تکلیفی بر عهده دارد ؟

باب پنجم

معاد

جسمانی

## باب پنجم

### در معاد است

واجب است هر مکلف ، به وجوب معاد یعنی برگشتن ارواح به اجساد ایشان ، در روز قیامت اعتقاد کند.

و کیفیت آن، آن است که چون مردمان می میرند ارواح بر سه گونه می باشند :

یکی از ایشان محض الایمانند :

\* ارواح این طایفه ، بعد از مرگ ، به بهشت دنیا می روند ، و در آن جا در ناز و نعمت می باشند، و چون روز جمعه و روز عید شود به هنگام طلوع صبح صادق ، ملائکه شتر هائی از نور برای ایشان حاضر می کنند که بر هر شتر قبه ای از یاقوت و زمرد و زبرجد می باشد پس به آن شترها سوار می شوند ، و آن شترها ایشان را میان آسمان و زمین پرواز می دهند ، تا به وادی السلام به پشت کوفه بیایند ، و تا ظهر در آن محل بمانند ، و به هنگام ظهر از ملائکه برای زیارت قبور و اهالی خود اذن گرفته و می روند تا این که سایه ی هر چیزی مثل خودش می شود ، پس ملک ندا میکند و ایشان سوار شترها می شوند و پرواز می کنند تا به غرفات جنان برسند ، و در آنجا متنعم می شوند ، به همین طریق است تا رجعت آل محمد صلی الله علیه ، ( در زمان رجعت ) افرادی که ایمان خالص دارند ، به دنیا بر می گردند ، و هر که در دنیا کشته شده باشد ، در رجعت ، دو

برابر عمر دنیا، زندگی می کند ، پس از آن می میرد. و هر که در دنیا مرده باشد ، بر می گردد تا این که کشته شود ، و چون حق تعالی محمد و اولاد طاهرین آن حضرت را از زمین بالا ببرد مردم ، چهل روز در هرج و مرج باقی می مانند ، پس اسرافیل نفخه ی صعق را می دمَد ، ارواح و سایر حرکات باطل می شود ، تا چهار صد سال نه حسی است و نه محسوسی.

\*اما اجساد کسانی که ایمان خالص دارند تا زمانی که نفخه ی صعق دمیده شود در هر جا که هستند باقی می ماند و روح و ریحان بهشت دنیا به ایشان می رسد ، و در این مدت که اجزای اجساد متفرق شده در قبور خود به حال مستدیره مثل خرده براده های طلا ، در کارگاه ریخته گر باقی می ماند .

و اما قسم دوم ، محض الکفرند :

این طایفه چون بمیرند ،

\* ارواح ایشان در نزد مطلع شمس محشور می شوند ، و در آن جا ایشان را به حرارت آفتاب عذاب می کنند ، پس چون غروب نزدیک شود به سوی برهوت ، در وادی حضموت محشور شوند ، و در آنجا تا صباح عذاب می شوند ، سپس ملائکه ی عذاب ایشان را به سوی مطلع الشمس می رانند ، و به همین طریق است تا نفخه ی صعق، پس باطل می شوند ارواح ایشان.



\*و اجساد ایشان در قبور خود می ماند ، و دود و شراره ای از آتش جهنم که در مشرق است به اجساد شان می رسد، و تا نفخه ی صور به همین حالت باقی اند .

اما قسم سوم، کسانی اند که مستضعفاند ، نه ما حض الایمانند و نه ما حض الکفر :

\* ارواح این جماعت با اجساد ایشان ( و در کنار اجساد ایشان ) تا روز قیامت باقی می ماند.

چون چهار صد سال بین نفختین ( یعنی نفخه ای که همه با آن می میرند و نفخه ای که همه با آن زنده می شوند ) بگذرد ، حق تعالی از زیر عرش بارانی می باراند ، از چشمه ای که صاد نام دارد ، و آن آبی است که رایحه اش رایحه ی منی است ، تا این که روی دنیا جملگی دریا ی مواج گردد ، تا اجزای هر جسدی در قبر خودش جمع شوند ، و در مدت چهل روز گوشت ها برویند ، آن گاه حق تعالی اسرافیل را مبعوث می کند و او را به نفخه ی صور نثر و بعث امر می کند ، پس ارواح پرواز کنند ، و هر روحی در جسد خود در قبر داخل می شود ، پس از قبر بیرون می آیند ، و خاک از سر شان می ریزد. پس در آن وقت قیامت بر پا می شود ، این است معنی معاد، یعنی عود (یعنی برگشتن ) ارواح به سوی اجساد خود. چنان که در دنیا است و ایمان به این معاد یعنی برگشتن ارواح به اجساد ( و آمدن هر روحی به جسد مربوط به ) خود ، واجب است ، چه ممکن است ، و حق تعالی به هر ممکنی قادر است ، و خدا و رسول و ائمه ی صادقین سلام الله علیهم اجمعین از آن خبر داده اند ، و حق می باشد.

و ایضاً این معاد ، وقت ثمره ی عدل و فضل است ، و روز جزاء اعمال است ، و عدم وجود آن منافی فضل در اعطاء ثواب، و عدل در وقوع عقاب می باشد.

و ایضاً معاد لطفی است برای مکلفین که ایشان را به طاعت اعانت می کند ، و ایشان را از معصیت باز می دارد ، پس در حکمت واجب می باشد.

و ایضاً تمامی مسلمانان اجماع و اتفاق بر وقوع آن نموده اند ، و بر این که اصلی از اصول اسلام است ، پس اسلام (فرد) بدون اعتقاد به وقوع آن محقق نمی شود ، و منکر معاد کافر است و وقوعش حق می باشد.

و ایضاً حق تعالی بندگان خود را تکلیف کرده پس ایشان را به طاعت امر کرد ، و ایشان را بر وفا به عهدش وعده داد ، و درامثال امرش حسن ثواب قرار داد ، و ایشان را از معصیت خود نهی کرد ، و وعید<sup>۴۶</sup> کرد ایشان را از نقض عهد ، و بر مخالفت نهی عقاب را قرار داد ، و تکلیف واقع شد.

از بعضی بندگان طاعت ، و از بعضی دیگر معصیت سر زد و جزا و مکافات واقع نشد و حق سبحانه و تعالی خبر داد که آن ها را تا روز قیامت به تأخیر افکنده است ، و فرمود : ( انما يؤخرهم لیوم تشخیص فیہ الابصار<sup>۴۷</sup> ) و ایضا فرمود : ( و یستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوماً عند ربک کالف سنه مما تعدون<sup>۴۸</sup> ) و آیات در این معنی بسیار است پس وقوعش حق و ثابت خواهد بود ، زیرا که صادقی از آن خبر داده ، و بر آن قادر است.

---

۱ بیم داد

ابراهیم / ۴۲ کیفر کردار ستمگران را به تأخیر می افکند به روزی که چشم ها در آن خیره و حیران شوند .

حج / ۴۷ ای رسول ، کافران برای استهزا کردن ، و از روی نا باوری از تو تقاضا می کنند در آمدن عذاب عجله شود ، هرگز خدای تعالی خلف وعده نمی کند همانا یک روز نزد پروردگار تو ، مثل هزار سال است از سال هایی که می شمارید.

## فصل اول

### در محشور شدن همه ی مخلوقات در روز قیامت

چون حشر برای این است که مقتضای عدل حق ، تمام شود ، اعاده ی هر صاحب روحی واجب است ، برای این که به عمل خیر و شر او ، جزا داده شود، و حق مظلوم از ظالم اخذ شود ، و این ها احوال ثلاثه ی مکلف است یعنی :

۱- مجازات مکلف به عمل خود از خیر و شر .

۲ - اخذ حق او از ظالمش .

۳ - اخذ حق از او برای کسی که به او ظلم کرده است .

و شامل هر صاحب روحی از جمیع حیوانات از انس و جن و سایر شیاطین و حیوانات به جمیع انواع آن ها می باشد ، الا این که در هر چیز به حسب خودش از مقدار قابلیت و استعداد او ، بلکه در نوع واحد این حکم اختلاف مرعی است . خدای سبحان فرمود : ( و لكل درجات مما عملوا<sup>۴۹</sup>)

و دلیل بر این که حساب و حشر عام است بر کل حیوانات ناطقه و صامته

(اول) قول خدای تعالی است : ( و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر

بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیئی ثم الی ربهم

یحشرون<sup>۵۰</sup>) یعنی هیچ جنبنده ای در زمین ، و هیچ پرنده ای نیست که

---

۱ احقاف / ۱۹ و برای تمامی آن ها به اقتضای اعمالشان درجاتی وجود دارد .

۲ انعام / ۳۸ ، مرحوم شیخ در شرح الزیارة ، در شرح فقره ی : و یحشر فی زمرتکم، پس از بیان قسمتی از مسایل رجعت می فرماید : و الثانی الحشر الاکبر ؛ حشر دوم ، حشر بزرگ یعنی قیامت

به دو بال خود پرواز کند مگر این که این ها امت هائی مثل شما بنی نوع انسان هستند ، و ما در کتاب ذکر چیزی از احوالات موجودات را کم نکردیم، این امت های گوناگون در قیامت به سوی پروردگار خود محشور می شوند .

(دوم) قول امام علیه السلام : **ليقتص للجماء القرناء** ، ( یعنی قیامت برای این است ) که قصاص ببیند هر شاخرداری که بر بی شاخی تعدی نماید .

(سوم) قول خدای تعالی: **( و ما يظلم ربك احدا )**<sup>۵۱</sup> دلالت می کند بر تأویل که حق تعالی حق را برای صاحب حق می گیرد هر چند از ناطقین برای صامتان و از صامتان برای ناطقین .

بلکه جمادات مثل درخت ها و چوب ها و سنگ ها و غیر آن هایی که به ناحق مورد پرستش واقع شده اند ، محشور می شوند و از ایشان قصاص گرفته می شود ، به جهت رضای ایشان به معبود بودن خود ، خدای تعالی

---

کبری است ، در آن حشر ، همه ی جانداران : ( انسان ، فرشته ، جن ، شیاطین ، و همه ی حیوانات زمینی ، دریایی ، هوایی و ناری ) محشور می شوند ، و در آن محشور می شوند هر چه که برای او چیزی است یا به ضرر او چیزی است ، یا چیزی از آن اوست ، یا چیزی در او است از نباتات و معدن و جمادات ، و آن چه برزخ بین آن ها است ، ... ، و آن که چیزی در گردن دارد یا آن که چیزی از آن او است مانند اسبابی که اثرات آن با خواسته های خدا مخالف می باشد ، و آن که در آن چیزی انجام یافته مانند زمان ها و مکان ها ، این ها محشور می شوند تا بر له یا علیه عاملین گواهی بدهند . این جمله را در یاب که گنجینه ای از علوم پنهانی را در بر دارد و خدای تعالی ( در آیه ای که در متن کتاب آوردیم ) به آن ها اشاره فرموده است . ص ۳۱۲ شرح الزیارة چاپ قدیم و ص ۲۵۱ ج ۳ چاپ مکتبۃ العذراء .

می فرماید : ( انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون).<sup>۵۲</sup>

اگر بحث کنی که چگونه اشجار و احجار راضی می‌شوند و حال این که عقول و شعوری برای ایشان نمی‌باشد؟ جواب گوئیم که : برای ایشان به نسبت مقام ایشان در وجود ، عقول و شعوری است ، چنان که حق تعالی فرمود : ( قل لو كان هؤلاء الهة ما وردوها<sup>۵۳</sup>) یعنی هر گاه این بت‌ها خدا می‌بودند وارد جهنم نمی‌شدند و معذب نمی‌گشتند ، و است‌شهاد در صیغه ی وردوها است که به جمع مذكر عاقل ادا فرموده هر گاه شعور نمی‌داشتند مناسب بود ( ماوردتها) بگوید ، نه ماوردوها، و مثل این در ظهور دلالت بر شعور جمادات قوله تعالی است : ( فقال لها و للارض اتتيا طوعاً أو كرهاً قالتا اتينا طائعين )<sup>۵۴</sup> و نگفتند: طائعات.

مترجم گوید: که شعور نباتات و جمادات قریب به ضرورت مذهب رسیده، بلکه در این اوقات هرگاه کسی ادعای ضرورت کند می‌تواند، چه عرض ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله بر اشجار و احجار و انهار و بحار و جبال و اعراض و جواهر ۱، به حد تواتر معنوی رسیده است و منکر آن مکابر و مباهت می‌باشد و حمل کل این‌ها بر مجاز، دور از طریقه ی عاقلان است ، بلکه مواضعی هست در اخبار که حمل مجاز مدعا را باطل می‌کند و مستلزم العیاذ بالله کذب است ،

---

۲ - انبیاء / ۹۸ و خدایت به کسی ظلم نمی‌کند .

۱- شما و هر چه غیر از خدای می پرستید آتش افروز دوزخید و به آتش وارد می‌شوید .

فصلت / ۱۱ به آسمان و زمین فرمود: در انجام فرمان حق با شوق و رغبت یا با اجبار و کراهت بشتابید ، آن‌ها گفتند : با کمال شوق و رغبت به سویت می‌شتابیم . علامه طباطبائی در تفسیر ثم قست قلوبکم ... گفته است همه ی موجودات از نوعی شعور مرموز برخوردارند.

و در سایر رسایل و اجوبه‌ی مسائلی این مطلب را شرح داده‌ام ، و در این مقام اختصار را منظور دارم و السلام.

## فصل دوم

### در قصاص جمادات و نباتات در دنیا

اما قصاص از جمادات و اشجار در دنیا می‌باشد ، چنانچه اخبار بسیاری در این باره وارد شده است .

مثل این که آب زمزم به آب فرات فخر کرد ، حق تعالی چشمه‌ای از صبر تلخ در آن جاری فرمود.

مثل قول امام علیه السلام که هر گاه کوهی بر کوهی طغیان ورزد حق تعالی او را منهدم سازد ، و امثال این اخبار بسیار است ، و اما وجه عقوبت جمادات و نباتات در دنیا مانند این که وارد شد که زمین شوره زار ، آب شور ، گیاه تلخ مانند خربزه‌ی تلخ ، وقتی ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام بر آن‌ها عرضه شده قبول نکرده و تلخ و شور شده اند ، آن است که برای آن‌ها اختیار کلی قوی نیست که تا آخرت انتظار کشیده شود ، بلکه اختیار این‌ها جزئی است که محسوس نمی‌شود و ادراک جزئی را رتبه‌ای از نوع آخرت نیست و اما عقوبات بت‌ها و اصنام را در آخرت قرار داده هر چند که اختیار آن‌ها جزئی است ، به جهت خذلان و افتضاح آنان که ایشان را پرستیده‌اند.

## فصل سوم

### گویا شدن اعضای انسان در روز قیامت

از اموری که اعتقاد به آن واجب است به نطق آمدن جوارح است ، تا برای صاحبان خود از مکلفین شهادت دهند به آنچه کرده‌اند به جهت قول خدای تعالی:

( یوم تشهد علیهم السننهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون<sup>۵۵</sup> ) و روایات بسیار وارد شده در این باب که بقاع زمین شهادت می‌دهند به آنچه در آن عمل شده است ، و ایام و لیالی و ساعات و شهور و سال ها محشور می‌شوند و به آنچه در آن ها عمل شده شهادت می‌دهند<sup>۵۶</sup>، و عقل صحیح مؤید این مدعا است ، و هر گاه عقل و نقل ، بر ثبوت امری تطابق کند اعتقاد به ثبوت آن واجب می باشد.

---

۹ نور / ۲۴ روزی که زبان ها ، دست ها ، پاهای ایشان شهادت می دهند ، به آن چه انجام داده اند

۱۰ دو باره به پاورقی دوم در فصل اول همین بخش مراجعه فرمایید.

## فصل چهارم در تطایر کتب

و از آنچه اعتقاد بر آن واجب است تطایر کتب است و کیفیتش آن است که چون انسان مرد ، و در قبر گذاشته شد، و خشت بر او چیدند ، پیش از نکیر و منکر ملکی بر او داخل می شود که اسمش رومان فتان القبور است ، مرده را می نشانند و می گوید: که عمل خود را بنویس.

میت می گوید : اعمال خود را فراموش کرده ام.

ملک می گوید: من به خاطرت خواهم آورد.

می گوید: که کاغذ ندارم که به آن بنویسم.

ملک می گوید: به قسمتی از کفنت بنویس.

می گوید: که دوات ندارم.

می گوید: آب دهن تو.

می گوید: که قلم ندارم.

ملک می گوید: که انگشت تو ( قلم تست ) .

آن گاه ملک املاء می کند همه ی آنچه را کرده بود از اعمال صغیره و کبیره ، سپس ملک آن قطعه را می گیرد ، همچون قلاده در گردنش می آویزد ، که برایش از کوه احد سنگین تر خواهد بود ، و این است معنی گفته ی خدای تعالی: ( و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم



القیامۃ کتاباً یلقیه منشوراً<sup>۵۷</sup>) و چون روز قیامت شود پرونده های اعمال پرواز کنند، هر کس که نیکوکار است کتاب او از پیش روی او به دست راستش می آید، و هر گاه بدکار و معصیت کار باشد، کتاب از طرف پشت سر آمده، پشت او را سوراخ کرده و از سینه ی او خارج می شود، و به دست چپ او می آید.

پس صفوف جمیع خلائق در مقابل و پیش روی کتاب الله ناطق صلوات الله علیه می ایستند، و آن همان کسی است که اعمال بر او عرض می شود، او بر خلائق می خواند آن چه را که عمل کرده بودند که حرفی زیاده و کم ندارد، و هر کس به کتاب خود نظر می کند، و به وجهی مخالفت محقق نیست، و آن قول واحد است، چنان که حق تعالی می فرماید: (و تری کل امه جائیة، کلّ امه تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون)<sup>۵۸</sup>.

مترجم می گوید: که مراد از این کتاب امیر المؤمنین علیه السلام است، و اعمال خلائق در دنیا هر روز بر آن جناب بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله عرضه می شود، و آن بزرگوار به اذن رسول الله صلی الله علیه و آله به کلام واحد آن ها را می خواند.

## فصل پنجم

### در میزان

از آن امور که اعتقاد بر آن واجب است اعتقاد به میزان است ، برای اعمال خلاق ، و در حقیقت آن ، بر حسب اختلاف روایات و اقوال علماء ، اختلاف ( نظر وجود ) دارد .

\* در بعضی روایات آمده که میزان ، همچون میزان معروف در این دنیا دو کفه دارد .

\* و در بعض روایات معنی اول را نفی ، و اثبات کرده اند که میزان ، ولایت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین است .

\* بعضی گفته اند که : میزان ، عدل حق تعالی است چه حق تعالی به مقادیر اعمال ، و استحقاقات راجحه و مرجوحه عالم و آگاه است .

و حق این است که میان این اقوال سه گانه منافاتی نیست ، چه میزان دو کفه دارد ، کفه ی حسنات و کفه ی سیئات ، و همان بعینه ولایت ائمه است ، و همان ( هم ) عدل حق تعالی است ، و وجه جمع و دلیلش در این رساله محلش نیست و آنچه واجب است این است که اعتقاد کند که در قیامت موازین ، به جهت امتیاز اعمال خلاق نصب می شود ، و اما تعیین آن واجب نیست ، و دانستن این قبیل از مسائل به کمال معرفت مربوط می شود . و دلیل بر وجود میزان گفته ی حق تعالی است: ( و نضع الموازین القسط لیوم القیمه<sup>۵۹</sup> فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و

من خفت موازینه فاولثک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون ﴿۴۰﴾ در روز قیامت ترازوهای عدل را خواهیم نهاد و به هیچ کس ستم نخواهد شد. میزان های کسانی که سنگین باشد ایشان رستگارند ، و میزان های کسانی که سبک بیاید آنان به خودشان زیان زده اند ، و در دوزخ خواهند بود .

## فصل ششم

### در صراط

و از اموری که اعتقاد به آن واجب است صراط است . و آن پلی است که بر جهنم کشیده شده است .

اول عقبه ، از اول محشر است صعود می کند و از آن به سوی بهشت بالا می رود .

در اول مقام هزار سال صعود می کند ، و هزار سال دیگر نزول می کند ، و میان این صعود و نزول هزار سال مکان هموار است ، و در آن همواری پنجاه عقبه است ، و خلائق در هر عقبه ی آن هزار سال می ایستند . صراط از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است ، برای آن که اطاعت کرده گسترده می شود و برای گناهکار تنگ می شود .

خلائق در روی صراط به مقدار اعمال خود ، دارای مراتب گوناگون می باشند ، بعضی از ایشان از آن مثل برق جهنده ، و بعضی از ایشان مثل اسب بسیار تیزرو ، و بعضی همچون پیاده گان می گذرند ، و بعضی از ایشان به زانو در آمده کشان کشان خود را می کشند ، و بعضی از ایشان معلق و آویزانند ، و آتش ، بعضی از آنان را گرفته و بعضی را ترک می کند .  
و آنچه واجب است :

\*اعتقاد کردن به وجود صراط است ، در روز قیامت .

\*و به این که از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است .

\*و به این که آن پلی است کشیده شده بر جهنم.

\*و به این که تمامی خلق مکلف می‌باشند از روی آن عبور کنند . اما شناختن کیفیت صراط ، و کیفیت صعود و نزول از آن ، و شناختن این که مراد از صراط چیست ؟ واجب نیست . و دلیل آنچه مذکور شد اخبار متواتره است به حسب معنی که از هر دو طایفه روایت شده ، و اجماع مسلمین بر آن منعقد است.

## فصل هفتم

### در حوض کوثر و شفاعت

از آن امور که اعتقاد بر آن واجب است ، حوض کوثر است و آن را حوض کوثر می گویند : به این علت که آب نهر کوثر به آن حوض می ریزد .  
و حوض در عرصه ی قیامت خواهد بود ، و ساقی آن امیرالمؤمنین علیه السلام است ، تشنگان مؤمنین را در روز قیامت سیراب خواهد کرد .

### اعتقاد بر شفاعت

و از امور ی که اعتقاد بر آن واجب است ، شفاعت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله است ، از برای کسانی از امت خود که گناه کبیره انجام داده اند ، چنان که فرموده : من شفاعت خود را برای اهل کبائر از امت خود ذخیره کرده ام .

و اخبار در این معنی متواتر و متظافر و متکثر است ، به این که آن حضرت برای اهل بیت خود ، و برای انبیاء علیهم السلام ، شفاعت می کند . و انبیاء شفاعت می کنند ، از امت های خود برای کسانی که حق تعالی دینشان را پسندیده ، و قبول کرده باشد ، و ائمه علیهم السلام بر شیعیان خودشان شفاعت می کنند ، و شیعیان شفاعت می کنند برای هر که می خواهند از محبین . و واجب همان اعتقاد کردن به ثبوت شفاعت محمد صلی الله علیه و آله برای عاصیان از امت خود می باشد ، و اما مبنای تفصیل و ترتیب به همان نهج است که بر آن دلیل اقامه شده است زیرا که اقامه ی دلیل از متممات ایمان و مکملات معرفت است .

## فصل هشتم

### در وجود بهشت

و از اموری که اعتقاد بر آن واجب است وجود بهشت است و آنچه در او از نعیم مقیم وجود دارد ، و آن جنان خلد هشتگانه است چنان که اخبار بر آن دلالت دارد ، و قرآن مجید بر آن ناطق است .

و بهشت دنیا نیز موجود است ، و آن همان بهشت است که ارواح مؤمنین بعد از مفارقت از ابدان تا نفخ صور در آنجا قرار دارند ، و حق سبحانه و تعالی هر دو بهشت را در کلام مجید ذکر فرموده است : ( جنات عدن التي و عد الرحمن عباده بالغيب انه كان وعده مأثياً لا يسمعون فيها لغواً الا سلاماً و لهم رزقهم فيها بكرة و عشياً )<sup>۶۱</sup> و حاصل مفهومش این است که حق تعالی بهشتی وعده کرده است بندگان خود را در غیب، به راستی و درستی که وعده ی او واقع خواهد شد و ایشان را در بهشت جای خواهد داد که در آنجا کلمات نا ملایم و لغو نمی شنوند و در آن جا نمی بینند مگر سلامتی از جمیع مکاره و آلام و شداید و اسقام ، و رزق ایشان نعمت های الوان است که خداوند منان به جهت ایشان قرار داده و هر صبح و شام به ایشان می رسد . و این بهشت، بهشت دنیا است. زیرا که در بهشت آخرت صبح و شام نمی باشد . بعد از این آیه ی شریفه بهشت آخرت را ذ

کر کرده و فرموده است : ( تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا<sup>۶۲</sup>) این همان بهشتی است که بندگان پاک و مخلص خود را وارث آن می کنیم .

و واجب است اعتقاد به این که از برای بهشت هشت طبقه است:

اول: جنت الفردوس.

دوم: جنت عالیه.

سوم: جنت نعیم .

چهارم: جنت عدن .

پنجم: جنت دار السلام.

ششم: جنت دار الخلد.

هفتم: جنت المأوی.

هشتم: جنت دار المقام.

و هر بهشتی حظیره ای دارد ، یعنی هر بهشت از این هشت بهشت اصلی ظلی دارد مثل آفتاب که نور دارد ، و نسبتش در مقایسه با بهشت اصلی مثل اشعه ی اوست به سراج یا به آفتاب . و نعیم هر حظیره از بهشت اصلی منسوب به سوی اوست و حظایر بهشت هفت است ، زیرا که جنت عدن ظل ندارد به علت نهایت صفا و لطافتی که دارد ، نمی بینی که آفتاب چون به آینه می تابد نور از آنجا مشعشع و منعکس می گردد ؟ اما هر گاه جسمی از آئینه لطیفتر باشد در آن جا نور ظاهر نمی شود .



هشت تا همان بهشت های معروف است که هر آسمانی بالایش  
بهشتی است ، و بهشت هشتم ، بر فراز عرش قرار دارد .  
و هفت تا بهشت های حظائر است ، که در تحت هشت بهشت است ،  
و نعیم آن از نعیم بهشت اصلی کمتر است .  
و در حدیث است که در حظائر جنان سه طایفه از خلائق ساکن  
می باشند :

\*یکی مومنین جن .

\*دوم اولاد زنا که عمل صالح کرده باشند و ایمان خالص آورده باشند  
، و اولاد اولاد ایشان تا هفت بطن .

\* سوم دیوانگانی که در دنیا برایشان تکلیف جاری نشده و از اقاربتش  
کسی نباشد که برای او شفاعت کند ، تا به ایشان ملحق شود .  
و اسماء حظائر عینا مثل اسماء بهشت اصلی است ، مثل آفتابی که در  
آسمان چهارم باشد اسمش شمس است و نورش که در زمین است ایضاً  
اسمش شمس است .

و آنچه بر مکلف واجب است : اعتقاد به وجود بهشت و نعیم آن است  
الآن ، و اما با این طول و تفصیل واجب نیست . و دلیل بر وجود جنت ،  
قرآن و اخبار متواتره و اجماع مسلمین است .

## فصل نهم

### در وجود جهنم

و از چیزهایی که اعتقاد به آن بر مکلفین واجب است وجود جهنم است، و آنچه حق تعالی در آن جا از عذاب الیم آماده کرده است، و آن هفت طبقه ی همیشگی آخرت است.

و هفت طبقه ی جهنم دنیا، نزد مطلع شمس است که قرآن در جاهای زیادی به آن اشاره کرده است چنان که فرموده :

( و حاق بآل فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدواً و

عشياً )<sup>۶۳</sup> یعنی بر آل فرعون عذاب های بسیار بد وارد شد، و هر صبح و شام عذاب آتش را برایشان تجدید می کند، و شکی نیست که این جهنم، و این آتش در دنیا است، زیرا که در آخرت صبح و شام نمی باشد، بعد از این آیه فرموده است :

( و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب ) یعنی روزی که

قیامت بر پا می شود فرمان داده می شود فرعونیان را بر شدید ترین عذاب ها وارد کنید . و این عذاب همان آتش جاودانه است، زیرا روزی که قیامت بر پا می شود آتش دنیا وجود ندارد . و آتشی که روز قیامت فرعونیان به آن وارد می شوند غیر از آتشی است که صبح و شام بر آنان عرضه می شد .

علمای تفسیر ، و استادان قرائت قرآن اتفاق دارند ، بر این که به موقع قرائت باید در کلمه ی ساعت ، وقف ، و باید از ادخلوا<sup>۶۴</sup> آغاز شود .  
خدای تعالی از وجود آتش آخرت ، و آتش دنیا خبر داده ، و سنت نبوی به آن صراحت دارد ، و همه ی مسلمانان به طور کلی به آن اجماع دارند ، و اختلاف آن ها :

\* در کیفیت .

\* در صفت .

\* در این که در حال حاضر موجود است .

\* در این که در آینده به وجود خواهد آمد .

\* در این که کلیات عذاب و جهنم موجود شده است و جزئیاتش بالفعل موجود نیست ، و به تدریج موجود می شود . حق این است که این اختلاف باطل است ، و اعتقاد صحیح آن است که آتش دنیا و آخرت الآن و بالفعل موجود می باشند چنان که قرآن و اخبار ، به خصوص احادیث معراج ، به آن دلالت صریح دارد ، و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن داخل شده ، و کسانی را که در آنجا معذب بودند مشاهده فرموده است .  
واجب ، اعتقاد داشتن به وجود هر دو جهنم ، و عذاب آن ها است .  
و واجب است اعتقاد کردن به این که عذاب جهنم آخرت ، ابدی و دائمی است . هرگز به هیچ وجه انقطاع و فنا و انتهائی برایش نیست ، بلکه هر چه زمان مکث ایشان به طول انجامد عذاب ایشان زیادتیر می شود ، و

---

نظر مرحوم شیخ این است که علمای وقف و ابتداء ، وقف در (عشیاً) را جایز نمی دانند و خواندن آیه را تا (الساعة) توصیه ، و در همان (الساعة) وقف کرده و از (ادخلوا) ابتدا می کنند .

تألم ایشان شدیدتر می شود ، چنان که صریح قرآن و اخبار اهل بیت  
عصمت علیهم السلام است ، و دلیل عقل بر آن حاکم است چنان چه در  
محلش مذکور است.

و می دانیم که آتش آخرت ، چهارده طبقه است ، هفت طبقه آتش  
اصلی است.

اول : جحیم است و آن اعلی مراتب است .

دوم : لظی است .

سوم : سقر .

چهارم : حطمه .

پنجم : هاویه .

ششم : سعیر .

هفتم : جهنم که سه طبقه دارد :

\*اول فلق است و آن چاهی است که تابوت ها در آن چاه قرار دارند.

\*دوم صعود است ، و آن کوهی است از طلا ( یا روی ) از آتش در وسط

جهنم .

\*سوم ااثام است ، و آن وادی است از آهن گداخته که در اطراف کوه جاری

می باشد .

اما آتش حظایر : پس آن ظل نیران اصل است به ضد بهشت حظایر، و

اسامی آن ها همان اسامی اصل است و در آنجا شیعیانی عذاب می شوند که گناه

کبیره مرتکب شده اند ، و مورد شفاعت قرار نگرفته و مستحق جهنم شده اند .

## فصل دهم

### خلود در بهشت و جهنم

و واجب است اعتقاد به این که اهل بهشت همیشه در بهشت مخلد می‌باشند ، و همیشه متنعم می‌باشند ، و حق تعالی به ایشان عطایی و کرامتی کرم فرموده که قطع نخواهد شد ، و نعمت های بهشت به دوام امرالله سبحانه دائمی است و غایتی و نهایتی برایش نیست، و اهل جنت از بهشت اخراج نمی‌شوند ، و ابد الابدین در نعمت و سرور و راحت و عزت و کرامت می‌باشند ، بر این معنی کتاب و سنت و اجماع مسلمین شاهد هستند ، و هر کس در این ها شک کند کافر است .

واجب است اعتقاد به این که اهل جهنم همیشه در آتش مخلدند ، و دائماً معذب می‌باشند ، و عذاب هرگز از ایشان مخفف نمی‌شود ، و در آنجا نمی‌میرند تا راحت شوند ، چنان که حق تعالی فرموده است : ( خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب)<sup>۶۵</sup> و فرموده است : ( لا یقضی علیهم فیموتوا و لا یخفف عنهم من عذابها)<sup>۶۶</sup> یعنی اهل جهنم همیشه در آتش مخلدند و هرگز عذاب ایشان تخفیف نمی‌یابد و نمی‌میرند و عذاب ایشان مخفف نمی‌شود و ایضا فرموده است : ( كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیدوقوا العذاب<sup>۶۷</sup>) و کلام الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و اجماع مسلمین به این معنی

---

۱ آل عمران / ۸۸

۲ فاطر یا ملائکه ۳۶

۳ نساء / ۵۶

شاهد است ، و مخالفت بعضی از صوفیه ، و بعضی از اصحاب آراء منحرفه ، ارزش و اعتباری ندارد ، و به اقوال ( و عقاید ) باطله ی ایشان نباید توجه شود<sup>۶۸</sup>، بعد از آن که کتاب الله و سنت اجماعی هر دو طایفه ، بر آن نص صریح داشته باشند .

و ما در بعض اجوبه ی مسائل ادله ای قطعی عقلی بر علیه این مدعا اقامه نموده‌ایم .

---

۱ - عبارت فلا یخفف عنهم العذاب یا لا یخفف عنهم العذاب ، و عبارت و لا هم ینظرون در محل های مختلفی از آیات قرآن آمده و همه دلالت دارند به این که عذاب اهل جهنم سبک نمی شود و نیز به آنان مهلتی داده نخواهد شد ، و در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره ی غافر آمده که اهل دوزخ از خزنه ی دوزخ می خواهند که خدا یک روز عذاب آنان را سبک کند اما هیئات .

## فصل یازدهم

و اعتقاد کردن واجب است به جمیع آنچه قرآن به آن ناطق است ، و آنچه را که خاتم النبیین و سید المرسلین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله برای خلق آورده است از علم قیامت ، سؤال منکر و نکیر در قبر ، از کسی که ماحض الایمان و ماحض الکفر باشد ، و حشر و نشر و مرصاد .

همان طوری که امام صادق علیه السلام فرموده مرصاد قنطره ( یعنی پلی قوس دار و بلند ) است ، بر روی صراط که مظالم عباد در آنجا ادا می شود ، و همچنین مهر زدن بر دهان ها ، و گویا شدن جوارح ، و بهشت و احوال آنچه در بهشت است ، از خوردن و آشامیدن و نکاح کردن و اقسام نعیم ، و از احوال جهنم و عذاب و غل های گران و زنجیرها ، و سرابیل و مقامع حدید ، و حمیم از زقوم و غسلین و غیر ذلک ، و به این که قیامت به یقین خواهد آمد و هیچ شکی در آن نیست ، و حق تعالی زنده می کند آن هائی را که در قبرها قرار دارند . ( ان الساعة لاتیة لا ریب فیها و ان الله یمبعث من فی القبور<sup>۶۹</sup> ) به حتم روز قیامت خواهد آمد و به یقین خدای تعالی برخواهد انگیخت آن کسانی را که در قبرها قرار دارند .



خاتمه



## خاتمه

### در رجعت محمد و آل محمد صلوات الله

#### عليهم اجمعين

و از اموری که مؤمن متدین باید به آن اعتقاد کند، رجعت محمد و اهل بیت طاهرین آن بزرگوار صلی الله علیه و آله است ، به آن نهج که ما در جواب سؤال از رجعت بیان نموده ایم و مختصرش این است که :

چون آن سال آید که حضرت قائم علیه السلام و عجل الله تعالی فرجه در آن سال ظاهر می شود ، و خروج می کند \* قحطی شدیدی واقع خواهد شد.

\* چون بیستم جمادی الاولی شود باران شدیدی می بارد که هرگز مثل آن باران ، از روزی که آدم علیه السلام به روی زمین آمده ، دیده نشده است ، و آن باران از بیستم جمادی الاولی ، تا اول ماه رجب ادامه می یابد .

\* گوشت های بدن بعضی از مردگان که حق تعالی می خواهد ایشان را به دنیا برگرداند ، جمع می شوند و با هم متصل می گردند و بدن ها کامل می شود .

\* در دهه ی اول ماه رجب ، دجال از اصفهان خروج می کند ، و عثمان ابن عنبسه معروف به سفیانی ، که پدرش از ذریه ی عتبه ابن ابی سفیان ، و مادرش از ذریه ی یزید بن معاویه علیه الهاویه می باشد از رمله خروج می کند ، که در وادی یا بس قرار دارد .

\* جسد امیرالمومنین علیه السلام در ماه رجب در قرص آفتاب ظاهر می شود ، که همگی خلایق او را می شناسند ، و منادی در آسمان به اسم مبارک مطهر آن حضرت علیه السلام ندا می کند .

\* جبرئیل در اول صبح روز بیست سوم ماه رمضان در آسمان ندا می‌کند: **الا ان الحق مع علی و شیعتہ**، یعنی آگاه باشید که حق با علی و پیروان او می‌باشد.

\* ابلیس در آخر همان روز در زمین ندا می‌کند: **که الا ان الحق مع عثمان الشہید و شیعتہ**، یعنی آگاه باشید که حق با عثمان شهید و با پیروان او می‌باشد.

و هر دو صوت را کل خلاق هر کس به لغت خود، می‌شنوند، و در این وقت شبهه‌ی اهل باطل قوت می‌گیرد.

\* در اواخر ماه رمضان ماه، می‌گیرد، و در پنجم (یا) نیمه‌اش آفتاب می‌گیرد.<sup>۷۰</sup>

---

<sup>۱</sup> مرحوم شیخ مفید، در ارشاد از امام باقر روایت کرده که فرمود:

دو علامت، قبل از قیام قائم علیه السلام انجام می‌شود خورشید گرفتگی در نیمه‌ی ماه رمضان، و ماه گرفتگی در آخر آن، راوی می‌گوید عرض کردم: یا بن رسول الله، خورشید گرفتگی در پایان ماه، و ماه گرفتگی در نیمه‌ی آن؟ امام علیه السلام فرمود: من به آن چه گفتم دانانم، این دو آیه از زمان هبوط آدم اتفاق نیفتاده اند. ارشاد ج ۲ / ۳۷۴

در اکمال الدین صدوق از حضرت باقر روایت کرده که فرمود: پیش از ظهور حضرت حجت، دو اتفاق خواهد بود: ماه گرفتگی در پنجم، و خورشید گرفتگی در پانزدهم، و از زمان هبوط آدم چنین اتفاقی نیفتاده است. ج ۲ / ۶۵۵ و ص ۱۷۲ ج ۲ نهج المحجّه.

باز در اکمال الدین از حضرت امام صادق روایت شده که فرمود: خورشید در پنجم ماه رمضان قبل از قیام قائم علیه السلام خواهد گرفت. ج ۲ / ۶۵۵

در غیبت نعمانی کسوف شمس در سیزدهم رمضان آمده است. ج ۲ / ۶۵۰

ملاحظه می‌کنیم: در روایت امام صادق کسوف در پنجم ماه رمضان، در غیبت نعمانی سیزدهم ماه رمضان، و در روایت ارشاد، از امام باقر نیمه‌ی ماه رمضان آمده است که زمان هر سه روایت فرق می‌کند. کسوف خورشید در روزهای سیزدهم و پانزدهم برای همه قابل قبول است، اما در پنجم ماه رمضان، در نزد هیچ منجمی پذیرفته نیست.

**خسوف ماه نیز، در روایت ارشاد، در آخر ماه رمضان،** در روایت اکمال در پنجم ماه آمده در صورتی که خسوف ماه در پنجم و یا در بیست و پنجم پیش نمی‌آید.

از روایت ارشاد چنین معلوم می‌شود: که در عبارت امام باقر علیه السلام کسوف شمس در آخر رمضان بوده و به همین لحاظ هم راوی فکر کرده است که نعوذ بالله امام علیه السلام موضوع را جا به جا فرموده است، و

\*و چون بیست و پنجم ذی الحجه شود نفس زکیه محمد بن الحسن ، بین رکن و مقام ، از روی ظلم و جور کشته می‌شود.  
\*در روز جمعه دهم محرم ، نور الله الا کبر صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر می شود ، و در مسجد الحرام داخل می شود ، و در پیش روی مبارکش هشت بز می‌باشد ، که حضرت ایشان را می‌راند ، و داخل مسجد الحرام می‌کند و خطیب را می‌کشد .

---

لذا از امام علیه السلام جواب شنیده که من به آن چه گفتم : دانا ترم ، این دو نشانه از هبوط آدم علیه السلام اتفاق نیفتاده است و در خبر اکمال علاوه بر آن فرموده است : **و عند ذلك یسقط حساب المنجمین** ، در آن موقع حساب منجمین از اعتبار می افتد و از رده خارج می شود .  
غرض این است که این دو علامت ، علامت های عادی نیستند کسوف شمس در پایان ماه قمری ! ، خسوف ماه در اوایل یا اواخر ماه قمری ! . چون خسوف و کسوف همیشه آیه اند اما آیه بودن آن ها ، در آن موقع به صورت همیشگی نیست ، بلکه از ابتدای هبوط ، هیچ موقع پیش نیامده است .

## فصل اول

\*چون خطیب را بکشد ، در داخل کعبه غایب می شود چون شب برآید شب شنبه ، بالای بام کعبه می رود ، سیرصد و سیزده نفر اصحاب خود را ندا می کند ، که همگی از مشرق و مغرب زمین در نزدش جمع می شوند .

\* چون صبح روز شنبه شود ، مردم را به بیعت خود فرا می خواند ، و اول کسی که با او بیعت می کند طایر ابیض، جبرئیل علیه السلام خواهد بود .

\*در مکه باقی می ماند تا این که ده هزار نفر به خیل لشکر آن جناب جمع شوند .

\* سفیانی دو لشکر یکی را به جانب کوفه ، و لشکر دیگری را به جانب مدینه می فرستد ، سربازان شومش به مدینه داخل می شوند ، و شهر را خراب می کنند ، و قبر شریف و مطهر را منهدم می سازند ، و چهار پایان ایشان در مسجد رسول صلی الله علیه و آله پشکل می اندازند ، و عسکر دیگر را به جانب مکه می فرستد ، تا مکه را خراب کنند، چون به پیدا ( بیابان ) برسند که به مکه نزدیک است ، زمین ایشان را فرو می کشد ، و همه هلاک می شوند ، و از ایشان جز دو نفر نجات نمی یابند ، یکی به جانب سفیانی می رود تا او را خبر کند ، و دومی به جانب قائم علیه السلام می شتابد تا آن بزرگوار را از واقعه ی عسکر بشارت بدهد.

\* آن حضرت به جانب مدینه روان می شود و جبت و طاغوت این امت را از قبر نحس ایشان بیرون می آورد و ایشان را به دار می زند .

\* به جانب شهرهای دیگر عازم می شود ، و دجال را می کشد، و با سفیانی ملاقات می کند ، سفیانی با آن بزرگوار بیعت می نماید، اقوامش

به او می گویند که : چه کردی ؟ می گوید که : ا سلام آوردم و بیعت کردم ، پس قومش می گویند که : ما هرگز با تو موافقت نخواهیم کرد به اندازه ای او را اغوا می کنند ، تا این که بر حضرت قائم خروج می کند ، حضرت حجت علیه السلام ، آن ملعون را به جهنم واصل می کند .

\* لشگرهای خود را به اقطار و اطراف زمین می فرستد تا زمین را از عدل و داد و قسط پر کنند ، چنان که از ظلم و جور پر شده بود .

## فصل دوم

### در رجعت حسینی (ع)

\*آن حضرت در کوفه مستقر می شود ، و مسکن عیال و اهلش مسجد ( سهله در کوفه ) خواهد بود ، و محل حکم و داوری و فتوایش مسجد کوفه خواهد بود . مدت ملکش هفت سال می باشد لکن حق تعالی روز و شب را بلند می کند تا این که یک سال به اندازه ی ده سال شود زیرا که حق تعالی امر می کند فلک را که سرعت نکند و در آن سال ها به کندی حرکت می کند تا این که مدت ملکش هفتاد سال از سال های معروف زمان ما شود<sup>۷۱</sup>، چون پنجاه و نه سال از حکومت حضرت قائم علیه السلام بگذرد ، آقا و مولایمان حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد و دو نفر از شهدای کربلا و با ملائکه ی نصر شعثا و غبرا ( پریشان و غبار آلود ) که در نزد قبر مطهر آن حضرت می باشند خارج می شود . چون هفتاد سال بگذرد زنی از بنی تمیم که اسم او سعیده است ، حضرت قائم ( ع ) را شهید می کند ، و آن زن بد سر شت ریش دارد ، مثل ریش مردان ، او با هاونی از سنگ ، بر بالای بام می ایستد و چون آن بزرگوار از آن کوچه عبور می کند آن ملعونه هاون را بر سر مبارک حضرت می زند ، چون آن

---

۱ - در بحار ج ۵۲ / ۳۳۹ ، ضمن حدیثی طولانی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده : حضرت حجت علیه السلام هفت سال می ماند ، اندازه ی هر سال ، ده سال از سال های شما می باشد آن گاه خدا هرچه بخواهد می کند . راوی می گوید : عرض کردم : فدایت شوم چگونه سال ها طولانی می شوند ؟ فرمود : خدای تعالی به فلک امر می کند درنگ نماید و به کندی حرکت نماید روز ها و سال ها طولانی شوند . عرض کردم می گویند : اگر فلک تغییر کند عالم فاسد می شود ! فرمود : این قول زندیق ها است اما به مسلمانان سزاوار نیست چنین بگویند ، خدا برای پیامبرش ماه را شکافت ، و جلوتر آفتاب را برای یوشع بن نون برگرداند ، و از طولانی بودن روز قیامت خبر داد و فرمود : کالف سنه مماً تعدون مانند هزار سال از سال هائی که می شمارید .

بزرگوار از عالم فنا ارتحال می فرماید حضرت امام حسین علیه السلام او را تجهیز فرموده و به امر قائم می شود.

\* یزید بن معاویه ، و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن و کسانی که در صحرای کربلا با ایشان بودند ، و کسانی که از کارهای زشت ایشان راضی بودند ، از اولین و آخرین لعنه الله علیهم اجمعین ، همگی ایشان را ، امام حسین علیه السلام به قتل می رساند ، و از جملگی قصاص می کند ، و بسیاری از مخالفین و دوستان ایشان را می کشد.

\* تا این که جماعت اشرار و بقیه ی کفار بر علیه آن حضرت علیه السلام می شورد ، و بر آن بزرگوار غالب می شوند ، و او را در بیت الله الحرام محاصره می کنند .

\* چون امر به آن حضرت شدید شود ، سفاح امیرالمؤمنین علیه السلام با ملائکه برای نصرت فرزند گرامی خود خروج می کند ، اعداء دین و رؤسای منافقین را می کشند ، آن بزرگوار با فرزند عالی مقدار خود مدت سیصد و نه سال مکث می کند ، چنان که اصحاب کهف مکث نمودند ، پس آن حضرت را شهید می نمایند . لعن الله قاتلیه حضرت امام حسین علیه السلام قائم بدین الله باقی می ماند و مدت ملک آن حضرت پنجاه هزار سال است ، و از شدت کبر سن ، ابروی خود را با دستمال می بندد .

## فصل سوم

\* حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ، تا چهار هزار سال ، یا شش هزار سال یا ده هزار سال بعد از شهادت بنا بر اختلاف روایات ، باقی می ماند .

و بعد از مدتی که یاد کردیم آن حضرت با جمیع شیعیان خود به دنیا بر می گردد ، و دو باره کشته می شود ، و باز زنده می گردد ، چنان که خودشان فرموده اند : **انا الذی اقتل مرتین و احیی مرتین ، ولی الکره بعد الکره و الرجعه بعد الرجعه** ، یعنی من همان کسی هستم که دو بار کشته می شوم و دو بار زنده می شوم و برای من دوره ای بعد از دوره ای ، و برگشتی بعد از برگشتی است .

\* همه ی ائمه علیهم السلام ، حتی حضرت قائم علیه السلام به دار دنیا بر می گردند ، به جهت این که برای هر مؤمنی یک کشته شدن است و یک مردن .

و آن حضرت بعد از ظهورش در دنیا شهید خواهد شد و ناگزیر بر می گردد ، تا این که حکم مردن جاری شود .

\* ابلیس و اتباع آن نزد روحاء نزدیک فرات جمع می شوند ، پس مؤمنین از اصحاب امیر المؤمنین عقب می نشینند ، بسیاری از ایشان در فرات غرق می شوند ، و در این وقت تاویل آیه ی : **( هل ينظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملائکة و قضی الامر )**<sup>۲۲</sup> آشکار می شود و رسول الله صلی الله علیه و آله در پارچه ی ابری فرود می آید ، در حالی که به دست مبارکش حربه ای از نورا است .

---

۱ بقره ۲۱۰ ، آیا به انتظارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاره ای از ابر همراه ملائکه تشریف بیاورد و کار به اتمام برسد .



\*ابلیس چون آن بزرگوار را ببیند فرار می کند ، انصارش می گویند :  
کجا می روی و حال آن که نصرت ما نزدیک شده ؟ می گوید : من می بینم  
آنچه را که شما نمی بینید ، و من از خداوند عالمیان می ترسم .  
\* رسول الله صلی الله علیه و آله به آن ملعون رسیده و آن حربه را بر  
پشتش می زند که از سینه اش در می آید ، و به جهنم واصل می شود .  
آن گاه تمامی اصحابش را به قتل می رسانند .  
\*در آن وقت در روی زمین حق تعالی عبادت می شود ، و احدی هیچ  
شریکی برایش قرار نمی دهد ، و مؤمن زندگانی می کند و نمی میرد ، تا این  
که هزار پسر برایش متولد شود ، و چون در اوان طفولیت لباسی را به  
ولدش بپوشاند ، آن لباس با آن طفل نمو می کند ، هر قدر که آن طفل  
بزرگ می شود آن جامه نیز بلند می شود ، و رنگ آن جامه به هر رنگ که  
خود او می خواهد در می آید ، و برکات زمین ظاهر می شود و میوه ی  
زمستان را در تابستان ، و میوه ی تابستان را در زمستان می خورند ، و هر  
گاه میوه ای از درخت بر زمین افتد همان دم در محلش درختی می روید .  
\* در آن وقت ( جنتان مدهامتان ) در نزد مسجد کوفه و حول آن  
ظاهر می شود ، با آنچه خدا می خواهد .

## ( خرابی جهان )

و چون حق تعالی می خواهد که حکم خود را در خرابی عالم نافذ فرماید ،  
ر سول الله صلی الله علیه و آله و اولاد طاهرینش را بالا می برد . و خلائق بعد از  
بالا رفتن ایشان سلام الله علیهم ، چهل روز در هرج و مرج باقی می مانند ، تا  
این که اسرافیل در نفخه ی صور بدمد .

\*\*\*\*\*

آنچه ما در این جا از احوال رجعت ، ذکر کردیم همه را از احادیث ایشان  
استفاده نموده ایم ، و سزاوار است مؤمن رجعت ایشان سلام الله علیهم اجمعین  
به دنیا را اعتقاد کند، و اعتقاد به رجعت به ایشان در احادیثشان واجب است ،  
شک نمی کند به آن کسانی که به آن اخبار ایمان آورده اند .  
و اما وجه این که نگفتیم واجب است و گفتیم : سزاوار است به جهت  
خلاف بعضی از علما است که حکم کرده اند مراد از رجعت ، رجوع دولت و قیام  
قائم علیه السلام است ، نه رجوع اشخاص بعد از موت ایشان .  
و حق واقع آن است که رجعت ایشان به نص اخبار بسیار حق است ، و به  
قول کسی که می گوید : این اخبار ، اخبار آحاد می باشد نباید التفات کرد، بعد  
از حکم ظاهر قرآن<sup>۷۳</sup> ، و نص حدود پانصد حدیث مروی از ایشان سلام الله  
علیهم .

---

۱- در سوره ی نمل آیه ۸۳ می خوانیم « و یوم نحشر من کل امه فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون و  
روزی از هر امتی گروهی را محشور می کنیم که آیات ما را تکذیب می کردند و آن ها باز داشت خواهند  
شد . علی بن ابراهیم در تفسیرش به صورت مسند نقل کرده که حضرت امام صادق علیه السلام از عثمان بن  
مظعون پرسید : مردم در باره ی این آیه چه می گویند؟ عرض کرد : می گویند در باره ی قیامت است .  
فرمود: این طور نیست . این آیه مربوط به رجعت است ، آیا خدای تعالی در قیامت از هر امتی گروهی را  
محشور می کند و دیگران را رها می کند ؟ آیه ی قیامت قول خدای تعالی « و حشرناهم فلم نغادر منهم  
احداً » می باشد ، یعنی ایشان را محشور می کنیم بی آن که کسی از آن ها را فرو گذاریم کهف / ۴۸ برای  
کسی که به قول خدا و به استدلال حضرت صادق علیه السلام بسنده کند این دو آیه کفایت می کند . نگاه  
کنید به ص ۱۱۰ تحت رایه الحق ، تألیف شیخ عبد الله سبیتی عاملی .

و هر گاه دلیلی در این مقام غیر از انکار مخالفین نبود هر آینه همین انکار ایشان به تنهائی در حقیقت مراد کفایت می کرد ، زیرا که رشد و هدایت در مخالفت ایشان است .

### ملحقات خاتمه

و آنچه در این باب ، به اصول دین ملحق می شود کلام در آجال و ارزاق و اسعار است .

اما اجل : عبارت از وقت حدوث شیء است . و اجل موت ، عبارت است از انتهای مدت بقای آن چیز در دنیا ، و انتهای آنچه حق تعالی از رزق و حیات و سایر تقدیرات برایش قرار داده است و این اجل ، به موت و به قتل حاصل می شود.

**اما موت (مرگ) :** موت بر دو قسم است ، موت طبیعی و غیر طبیعی ، اما موت طبیعی ، ( مدت ) آن صد سال ، یا هشتاد سال ، یا صد و بیست سال است ، بنا بر احتمالاتی که در فصول انسانیت وجود دارد ، آیا فصل ربیع در انسان بیست سال می باشد ؟ یا بیست و پنج سال ؟ یا سی سال ؟ و هر کدام قائل دارد ، سایر فصول هم چنین است.

( با این بیان ) اجل ، به انتها رسیدن مدتی است که قلم اعلی در لوح محفوظ به آن جاری شده است از مدت بقایش در این دنیا ، و از مدت ارزاق و مددهای دنیایی نسبت به شخص ، از انواع رزق ، به حسب قابلیت های فرد ، مثل : اکل و شرب و لبس و علم و فهم و غیرذلک .

هر گاه شخص از ماحض الایمان ها است یا ماحض الکفر ها ، باقی می ماند از آنچه مقدر شده بود برایش در دنیا در لوح محفوظ ، به قدر آنچه مقدر شده است از برای بقایش در نزد قیام **قایم علیه السلام** ، یا رجعت پیغمبر و اهل بیت طاهرینش سلام الله علیهم .

و آن اجل که به موت غیر طبیعی حاصل می شود حسب سببی است که علت مرگش شده است ، گاه معصیت و گناه در این باره اثر می گذارد و محو می کند آنچه را که مقدر شده است از برای انسان از رزق و اجل . و انسان می میرد و باقی نمی ماند از آن امور که برایش تقدیر شده بود مگر آنچه که مقدر شده است برایش نزد قیام قائم علیه السلام ، باقی بماند هر گاه ماحض الایمان یا ماحض الکفر باشد .

اما آن اجل ، که به اعتبار قتل حاصل شده ، در باره ی آن اختلاف کرده اند .

\* بعضی برآنند : که به اجلش می میرد ، و قتل مطابق با اجلش اتفاق می افتد .

\*و بعضی گفته اند : پیش از اجل خود می میرد .

و این طایفه که اجل را هلاکت می دانند ، می گویند : قبل از اجل مرده است و گرنه دیه ای برای او از طرف قاتل لازم نمی آمد . ( در مدت باقی مانده از عمر ) اختلاف کرده اند :

\* بعضی بر آن رفته اند که : چهل روز قبل از اجل خود می میرد و هر گاه قتل نبود هر آینه چهل روز زندگانی می نمود .

\*بعضی گفته اند : که امر بر ما مجهول است نمی دانیم که زندگانی می کرد یا نه ؟

\*بعضی کلمات دیگر نیز گفته اند .

\*\*\*\*\*

\* و آنچه من از احادیث ائمه علیهم السلام فهمیدم این است که پیش از اجل خود کشته می شود ، و هر گاه کشته نمی شد در دنیا مقدار دو سال و نیم زندگانی می کرد که عبارت از سی ماه باشد.

و اما رزق ( و روزی ) ، پس آن عبارت از چیزی است که صاحب حیات در حال حیات از آن منتفع شود و نباید دیگری وی را از آن مانع شود ، و منظور از دیگری ، غیر خدا و غیر رسول خدا و غیر اهل بیت او علیهم السلام می باشد .

و از همین مطلب ظاهر می شود که حرام رزق نیست<sup>۷۴</sup> و دلیل بر این که حرام رزق نیست اخبار ائمه علیهم السلام است ، قرآن نیز برآن دلالت دارد ، خدا می فرماید: ( و مما رزقناهم ینفقون<sup>۷۵</sup> ) مؤمنان کسانی اند که از آن چه به آنان روزی داده ایم احسان کنند. در این آیه حق تعالی ایشان را بر انفاق ارزاق مدح کرده است ، و هر گاه حرام رزق بود هر آینه ایشان را بر انفاق آن مذمت می کرد ، زیرا که ( این انفاق ) تصرف در مال غیر و بدون اذن او می باشد .

و اما اسعار<sup>۷۶</sup>: ارزانی عبارت از پایین آمدن قیمت شیئی است از آن چه در وقت مخصوص و مکان مخصوص عادت بر آن جاری شده بود . و گرانی بالا رفتن قیمت شیئی از وضع عادی است.

بعضی گفته اند :

\*این گرانی و ارزانی گاهی از جانب حق تعالی می شود، به این طریق که اشیاء را کم می کند ، و رغبت مردمان را به سوی آن بسیار می کند ، و قیمت ها بالا می رود .

---

۱ پس غاصب و سارق و امثال ایشان باید بدانند که آن چه از این راه به دست آورده اند روزی خدا نیست ، و استفاده کردن از اموال دیگران برای ایشان حرام است و با این کار جلو روزی حلال آنان بسته می شود . همین طور ربا خوار ، رشوه خوار ، گرانفروش ، و غیره باید به این موضوع فکر کنند .

۲ بقره / ۳

۳ سعر : بر وزن شعر به معنای نرخ و بهای یک شیئی است و اسعار جمع آن می باشد.

\*و گاهی به عکس رفتار می کند و بهای اجناس ارزان می شود .  
\*و گاهی از غیر جانب حق تعالی است به این صورت که سلطان مردم را از آوردن اجناس منع می کند ، و نرخ ها گران می شود ، و ایشان را از خریدن آن ها منع می کند و نرخ ها ارزان می شود .  
و جزای غم هائی که از طرف ظالم بر مردم می رسد به عهده ی او است.

\*و حق در این مسئله این است که گرانی و ارزانی به تقدیر حق سبحانه و تعالی ، و اعمال مردمان است . و بیانش آن است که حق سبحانه گاهی اجناس را با اسباب وجودش کم می کند ، مثل اندک بودن نزولات آسمانی ، و سبب این اندک شدن یکی از سه امر است :

\***اول این که برای بعضی از اهل معاصی عقوبت است** به آن چه که کرده بودند ، پس آن عقوبت به ایشان ، و به کسانی می رسد که با ایشان بودند ، هر چند خود عاصی نباشند ، و به ایشان عقوبت می رسد به جهت این که با ایشان بودند چنان که حق تعالی می فرماید : ( **فلا تقعدوا معهم حتی يخوضوا فی حدیث غیره انکم اذاً مثلهم**<sup>۷۷</sup> ) یعنی با عاصیان و منافقان در حال معصیت ایشان منشینید تا این که از آن حال به حال دیگر منتقل شوند ، و الا شما نیز مثل آن ها خواهید بود .

\***دوم اختبار و امتحان عباد است** ، چنان چه : حکایت از سلیمان فرمود : ( **لیبلونی أ أشکر ام اکفر** ) تا حلاوت فرج را به ایشان بچشاند ، چنان که فرمود : ( **و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين**<sup>۷۸</sup> ) یعنی ما مردمان را می آزمایشیم به

این که ایشان را به خوف و گرسنگی و کمی مال و اولاد و خشکی مزارع و بساتین مبتلا می‌کنیم پس صبر کنندگان را به انواع ثواب بشارت باد.

\* سوم آن که درجه ی شاکران را بر رخا و ارزانی، و درجه ی صابران را بر بلا و گرانی بالا ببرد. زیرا که دنیا برای مؤمن همچو زندان است .  
و آنچه گفتیم : سابقاً اسباب وجود متاع را کم می کند مراد من اسباب قابلیت وجود او است .

\*مثل: بالا رفتن تقاضا

\*بودن کسانی که متاع را می‌خرند و نگاه می‌دارند تا گران شود ، بفروشند.

\* منع امطار ( کم کردن نزولات آسمانی ) .

\*ترسناک و نا امن بودن راه ها به زیاد شدن راهزنان و امثال این ها ، از اموری که حق تعالی آن را که با محبت خدا مخالفت می‌کند به نفس خودش وا می‌گذارد ، و تا اسباب منع از او صادر می‌شود از انواع معاصی و ظلم به بندگان و غیر ذلک.

چه هر چه که سبب گرانی شود به علت تقصیر در حق معبود است زیرا مقتضای کرم ، رخا و ارزانی است ، خلاف مقتضی ، به علت وجود موانع یعنی تقصیراتی است که از مکلفین و استعداد های ایشان ( سر چشمه می‌گیرد).

و هر گاه کلام را به این طریق ادا کنیم که گرانی و ارزانی ، از جانب حق تعالی است درست گفته ایم به این معنی که اسباب آن را تقدیر کرده ، به تقصیرات مکلفین در گرانی و با ایشان به عمل خود آن ها رفتار کرده ، و در ارزانی ، به فضل خود تقصیرات آن ها را عفو کرده است.

و هر گاه بگوییم : گرانی و ارزانی به عمل مردم مربوط می شود به این معنی که خدا به موقع گرانی با عدالت خود با ایشان رفتار می کند و در ارزانی از گناهانشان می گذرد راست گفته ایم . و بر بندگان واجب است بر نعمت های خدا و بر کرم و آرایش شکر گذار باشند و به قضا و قدرش راضی شوند .

زیرا خدای تعالی ولی هر چیزی است . و **صلی الله علی محمد و آله الطاهرین** . فارغ شد از نوشتن و سیاه کردن این اوراق ، عبد مسکین احمد بن زین الدین الاحسائی

در این جا ترجمه ی کلام شریف ایشان تمام شد و حقیر نظر به وفور اشغال در دو روز ترجمه اش را به انجام رسانیدم لکن برای مراجعه و تأمل در بسط بعضی مقامات و تأدیه ی کلام به وجه احسن فرصتی نشد . و **المی سوره لای سقط بالمع سور و الی الله ترجع الامور و الاسلام علی من اتبع الهدی** .

سید کاظم حسینی رشتی